

شرح احادیث حضرت عبدالعظیم

جنان بنده و مخالفان پروردگار و صدمه بر یاد رب میوزد و میخواهد بداند و بطلبد ترغیب امام ولی خدا را پس حضرت
 علی بن حسین اگر پیشتر شنیده بود و فرمود که بایستی بنام جعفر کتاب را که هر دو در نزد خلیفه طاعی و در مقام
 نقیض امر ولی خدا که در حفظ صحیح است و موکل است بر جرم پدرش بر آید و حال آنکه نادانست بولادت آن
 بزرگوار و هر مردی را در خوشی با بر نبرد در صورتیکه ظفر بیاید برای طمی که در پیرایش برادرش دارد و بدون سخن
 میخواهد بخندد و بخالد گفت گفتیم باین رسول الله ایا این امر پیشو فرمود آری بحق پروردگارم و آن نوشته
 است در صحیفه که در ماست و در او مخطیهاست که بعد از رسول خدا جاری میشود ضبط است ابو خالد گفت عرض
 باین رسول الله بعد از آن چه میشود فرمود غیب ولی خدا وصی و از دم از او بسیار رسول الله کشته میشود
 و طول میکشد ای ابو خالد اهل زمان غیب ولی خدا که فائزند با امامت انبیا بزرگوار و انتظار میکشند ظهور
 افضل انداز اهل زمان از آنکه خداوند سبحانه و تعالی ایشان عطا کرده است عقلها و فهمها و معرفتی که غیب
 تر از بجز مشاهده است خداوند ایشان را در این زمان بمنزله مجاهدین در حضور رسول الله فرار داده است
 و بیان از روایتی که در صحیفه مخلص اند از روایتی که در صحیفه مخلص درم را در پینه ان و آشکار و باز از بزرگوار
 فرمود انتظار بهترین عمل است **الحديث الثامن والعشرون** فی علل الشراعی بمحمد بن اسناده عن عبد العظیم
 الحسنی عن علی بن جعفر عن ابن موسی جعفر عن ابيه قال قال علی بن الحسین **البرکات** ان نفع مع من شئت
 لان الله بارک و تعالی يقول و اذا رايت الذين يخوضون في اثنا فاعرض عنهم حتى يخوضوا في حديث غيره و اما
 بنسبتك الشيطان فلا تقعد بعد الذكری مع القوم الظالمین و البرکات ان تکلم بما شئت لان الله عز وجل قال و لا
 تنف ما لیس لک به علم و لان رسول الله صلی الله علیه و آله قال رحم الله عبدا قال خیرا فغم او صمت فسلم
 و البرکات ان نسمع ما شئت لان الله عز وجل يقول ان السمع و البصر و الفؤاد کل اولئک عنده مستوا اما الخیر
 خیر عبد العظیم فرمودند که علی بن جعفر از برادر بزرگوارش موسی جعفر و انجناب از حضرت صادق روایت کرده
 که حضرت علی بن الحسین فرمودند و اینست مشایخ پرستی که هر کس را که خواهد از آنکه خداوند سبحان بفرماید عیبت
 ختمی بر ایشان که هر پستی که باشد در یاد ما پس اعراض از ایشان کن تا فروروند در حدیثی دیگر و آنچه را
 شیطا از خاطر تو بر دین نشین بعد از آوردن با کرده استم کندگان و روایتی که تکلمتانی با آنچه میخواهی
 آنکه خداوند سبحان فرموده است که مناجات با چیزی که نوران علم نیست هر آنچه حضرت رسول فرمودند که خدا
 کند بندگی را بگو بجز برای پس غیب برود در نسخه دیگر بجای فغم فعل است یعنی بداند و این سخن اینست
 بافتن بگویند کلام خوب با سکت شود پس سالت میباید و روایتی که نشنوی هر چیزی را میخواهی از آنکه حق
 بفرماید بدینگونه که گوش و چشم و دل تماما از وی سوال کرده میشوند بدان مرحوم مجلسی طاب ثراه فرمود
 سخن در این باب اولیه از او است الذین باعوا انفسهم لیکفاح حضرت رسول است و مراد است تماما و معنی که
 نفعی از این نفع و معنی این قوم بدینگونه است که کل اعضا و اجزاء و قیاسه مشغول شد جاری مجزی عقلاء

این حدیث در صحیفه مخلص
 از بزرگوار است
 و در حدیث دیگر
 آمده است

روح وريحان

۳۷۵

وشهادت بر جناح خودشان میدهند و آیات کثیره دیگر بر این مطلب شاهد است و این روایت با حضرت عیبه
 العظیم بخود دیگر بیان فرمودند که ذکر شد **الحديث التاسع والعشرون** فی تفسیر علی بن ابراهیم محمد
 الاسناد عن عبد العظیم الحسنی عن عمر بن رشید عن داود بن کثیر عن ابي عبد الله **ع** فی قول الله عز وجل قل
 للذین آمنوا یغفروا للذین لا یرجون ايام الله قال قل للذین متنا علیهم بمعرفتنا ان یعرفوا الذین لا یعلمون
 فاذا عرفوهم فقد غفروا لهم **اما الترجیح** حضرت عبد العظیم حسنی **ع** از عمر بن رشید از داود بن کثیر از حضرت صادق
 روایت فرمودند **معنی** اینست که خداوند متعال بحضرت رسول **ع** فرموده است بگوئی از برای کسانی که ایمان آورده
 بیایند در کسانی را که ایمان بر وجههای خدا ندارند یعنی اهل ایمان اناست که بر ایشان مت گذاریم معنی خود
 اینکه شناسانند پس این فریفتن ایشان است برای جاهلان اکنون خواص بخوانند آنچه را که در
 کتاب جمع البحرین در لغت غفر **من** قوله **قل** للذین لا یرجون ايام الله ای لا یؤمنون وقایع الله باعدانه **هو**
 من قولهم ايام العرب یوفاهم وقیل لا یاملون الا وفات النبی وقها الله لثواب المؤمنین و وعدهم الفوز وقوله
 فوما والمراد به الذین آمنوا اللثاء علیهم وقوله لجزی فوما بما كانوا یکسبوا ای یکسبوا من الثواب العظیم باجماع
 المکاره و کظم العین کذا من جامع الجوامع **و** **الحديث** عن ابي عبد الله **ع** قال قل للذین متنا علیهم بمعرفتنا
 ان یعرفوا الذین لا یعلمون فاذا عرفوا غفروا لهم **والهم الحديث الثالثون** فی الامالی عن الصدوق
 یحذرناسناده عن عبد العظیم بن عبد الله الحسنی عن ابي عن ابان مولى زید بن علی عن عاصم بن بهدله قال
 قال فی شرح القاسمی اشرف دار بثمانین دینارا فبلغه ذلك فاستدعاه وقال بلغنی انک ابغض دار
 بثمانین دینارا فقال شرح قد کان ذلك با امر المؤمنین فظن الیه نظر مغضب ثم قال یا شرح اما انه
 سبائك من لا یبغض فی کتابک ولا یسئل عن نبیک حتی یخرجک منها شاخصا فانظر یا شرح لا یکو
 ابغض هذه الدار من غیرها لک وافقدنا الثمن من غیر جلالک فاذا انت قد خسرت دار الدنیا و دار الآخرة اما انک
 توکتنا بنی عند شرائک ما اشرفنا لک کتابا علی هذه النسخة فلم نرغب فی شراء هذا الدار بیدهم
 فافوفه والنسخة هذه هداما بشری عبد ذیل من عبد مبتذع للرحیل اشرفی منه دارا من دار الغر
 من جانب القانین و خطه الهالکین و یجمع هذه الدار بعد و اربعة الحد الاول ینتهی الی دعاوی الاقات و
 الحد الثاني ینتهی الی دعاوی المصیبا و الحد الثالث ینتهی الی الهوی المرئی و الحد الرابع ینتهی الی الشیطان
 المغوی و فی شرح باب هذه الدار اشرفی هذا المغر من هذا المزج بالاجل هذا الدار بالخروج عن عز الفئاعه
 الذیول فی ذل الطلب و الضراعه فادرك هذا الشرفنا اشرف فی صلبه اجسا الملوك و سالب نفوس الجبارة
 و مزبل ملک الفراعنه مثل کس و فصر و تبع و حیر و من جمع المال علی المال فاکثر و من بنی و شید و ذر ف یخ
 و ازر و اعقد و نظر بزع نلونا اشخاصهم جمعا الی موقف العرض و الحسنا و موضع الثواب و العقاب اذا فرغ
 الامر بحسب القضاء و خسرنا لک المبطون شهد علی ذلک العقل اذا خرج عن ساری المعوی و مسلم عن علی و الذ

قال الشيخ ابو علي اي قل
 للذين آمنوا يغفروا للذين
 لا يرجون ايام الله عليه
 للذين لا يرجون ايام الله

الغيب
 عن عبد العظیم بن عبد الله
 الحسنی عن ابي عن ابان مولى
 زید بن علی عن عاصم بن
 بهدله قال

شرح آیه تبارک العظیم

۳۷۶

ثم الحدیث اما الترحیم صد و طاب ثراه در کتاب مالی و انکرده از حضرت عبدالعظیم بن عبداللہ سے
 ان پدیز کوارش نامنوی پیشو بشریح قاضی کہ گفت خانہ خریدیم بہشناد دینار پس حضرت امام نے تسلیم
 این خبر رسید و اطلبید فرمود رسیدن کہ نو خرید خانہ بہشناد دینار پس شرح گفت بختیوزین
 پس نظر ختم بر تو نکرد پس بعد از ان فرمود ای شرح زود باشد کہ بیاید بسو تو کسیکہ نظر نماید در
 ضالہ تو و سوال نکند از کواہ تو تا انکہ برین برد تو را از ان سرای رہا انکہ حجرت باشی از جانب ان
 پس بر چند باش از انکہ باشی کہ خریدہ باشی این خانہ را از غیر مال خود پاک کرده باشی و پست از غیر
 خود پس در حالت زبان کار تو ہم در خانہ دینار و خانہ آخرت بدان اگر بوی تو و نومی آمدی تو من خرید
 خریدن آنچه کہ خریدی بہشناد دینار ہر آہنہ منو شتم برای تو قبالتہ بان نخر کہ دیگر رغبت و خرید
 هیچ از ان نمیکردی اگر چه بکدر ہم بود با فراز و آن نخر اینست این ان چیزی است کہ خریدہ بندہ خارجی
 از بندہ مشرف ہوئی کہ بر انکسہ شدہ است بلای حلت از دینا خرید مشرفی از با بیع سراپرا از خانہ فریب
 از طرف رفتہ کان و بیغہ ہلاک شدکان و احاطہ نمودہ با این سراپرا جدا اما حد اول مشرف ہست و
 بخوانندہ آفتا و حد دوم منہی ہست و بخوانندہ ما مصیبتہا و حد سوم بسو آوردن کہ ہا الکنندہ آ
 و حد چہارم بسو بود ہوکہ کتندہ و باز ہست و در این سراپرا باغوائی شیطان خرید این مرہفہ شدہ
 از ان بر کندہ شدہ ہو تا این سراپرا بسو آوردن از عزت و ارجمند فناع و در آمدن در ذلت
 طلب فروتنی پس آنچه در یافتن مشرفی خرید از ان با بیع از ضمانتہ رک و از پدیز فن ان پس برین ملک
 المونکہ شوریدہ کتندہ پادشاہانتہ ریلندہ جانہای کرد نکشان و زانا کتندہ پادشاہی فرغو
 مانند کسری و بیرونی و حجر و انکہ اند و خند کرد مال را بر تو ہم پس بیجا ساختہ انکہ بیافاد و
 سخت بر افراخت و زینت داد و بیاراست و ذخیرہ کرد و بر ان عقیدہ بست و بجان خود برای فرزند خو
 گذارد و ہنرا پشازا ہو وقت عرض و حسا و موہب تو اور و عقاب فرستاد در ان وقتی کہ واقع شو
 امر حکم جدا کتندہ و بندہ کاران ز با نشان ظاہر شود عقل کواہ است بر این نشان و قسکہ بر و نورد
 از بندہ کندوی ہوا و رہا شود از علائق دینا **الحديث الجار والثلاثين** عن ابن کثیر عن بعض
 رجالہ عن عبدالعظیم الحسنی عن مالک بن عامر عن الفضل بن عمر قال قال ابو عبداللہ من دال اللہ
 بغير سماع من عالم صاد و الزمہ اللہ البذل للوغنا و من ادعی بما عا من غیر الباب الذی فخر اللہ خلقہ فهو
 مشرک فذلک الباب هو الامین المأمون ثم الجزاء الترحیم یعنی کسیکہ اطاعت کند خدا را بدو انکہ
 دین خود را از ذاتی و اپن کونی اخذ کند خداوند سچانہ با و لازم و دائم میکند تکر و غیر با باغنا
 و کسیکہ ادعاء علم کند شدہ باشد انرا از غیر راهی کہ خداوند از برای بندگانش باز فرمود پس از کس
 مشرکست پس این باب کہ اشارہ بجانہ عصمت طهارت است امین و مامون است از آفات بدان در حدیث

منہ
 شرح
 آیه
 تبارک
 العظیم

منہ
 شرح
 آیه
 تبارک
 العظیم

روح و ریحنا

العلم بن یاز الله به یعنی عام و اعنی است که بان خدا اطاعت کرده میشود و فی الحدیث انما عن الحصلین فیها
 هلك الرجال ان تدبر الله بالباطل و تفسر الناس بالانعام و یکویندان بالاسلام دنیا بالکسری تعبیه و
 ثنین ریه ان مغانه و بیایا نیست که شخص در آن متحیر باشد که شود کما قال الله تعالی یسوء فی الارض ای
 بضایون و در حدیث ما احسن بواضع الاغبنا الفقراء و احسن منه بنه الفقراء علی الاعیاء یعنی بیکو
 تواضع لضعفا از برای فقراء و بهر ازان تکریم فقراء بر اغنیاء است و شاید معنی حدیثان باشد هر انکس را
 خدا را نماید بدون دلیل آگاهی همانا در غناء که فرود ما به کثرت فرود و در غنا و در دنیا مستغرق میشود
 و نمیشود ازان بیرون آید **الحديث الثاني والثلاثين في الكافي عن احمد بن مهران عن عبد العظيم عليه**
الحسنى عن علي بن اسباط والحسن بن محبوب عن ابي ايوب عن ابي خالد الكابلي قال سئل ابا جعفر عن قول الله
عز وجل فامنوا بالله ورسوله والنور الذي اتر لنا فقال يا ابا خالد النور الامام في قلوب المؤمنين انور من نور
الشمس المضيئة بالنهار وهم الذين يتودون قلوب المؤمنين بحجج الله نورهم عن ابتداء و ظلم قلوبهم و غشا
بها اما الترجمة فذكر حال احمد بن مهران و علي بن اسباط الكاشي با خالد الكابلي اسم و ورد است و لم يفسر كلكم
كثير من رجال خود نقل کرده است که ابا خالد از حواری علی بن الحسین بن ابی طالب و او را مدح کرده است و قضی
شادان فرمود در اول امر علی بن الحسین کسی خدمتش مشرف نبود مگر بخیف فریاد ابا خالد است یعنی احمد بن مهران
ان حضرت عبد العظيم روایت کرده اند اینها با از علی بن اسباط نامش می شود با ابا خالد از حضرت ابا جعفر امام محمد
که گفت سوال از این آیه کرد مگر آمد از نور بیکه باید بعد از خدا و رسول همان بود آورد که است فرمود ای ابا
خالد نور است و دل های مؤمنین که از ان تاب آید روشن تر است و دعوت ایشان کسانی هستند که
دل های مؤمنین را روشن میکنند و خداوند نور ایشان را حاجی کرده از کسانی که خواست از این جهت آنها
ایشان تارک و مظلم است بدانکه دلیل بر مراد این آیه که هر چه است و بچند اگر نور افشود یعنی مظلوم و
خداوند برای شما امام را تا انکه بر و شتان و جو او میشی بچو نماید و باز فرمود و من لم یحیی الله له نورا
فاله من نور و معنی نور کفایتی است که بنفسه ظاهر است از برای غیر مظهر و امام چنین است و انکه خود
معنی هدایت است و هدایت کننده مردمان چنانکه از نور و چراغ در ظلمات و **الباب الثالث في**
الثلاثين في الكافي عن احمد بن مهران عن عبد العظيم بن عبد الله الحسني عن علي بن اسباط عن سليمان بن مهران
عن هشام الجواليقي قال سئل ابا عبد الله عن قول الله سبحانه الله ما يعقوبه قال انه قال انا الترجمة
بخاشی و کسی و علامه علیهم الرضخه فرموده اند هشام بن سالم الجواليقي که خدمت حضرت صادق و عویض
جعفر علیهما السلام رسید ثقیفه و مدح بسیار کرده اند و می فرمود از حضرت صادق سوال کرد
سبحان الله چه معنی دارد فرمود در قرآن نزهت است طمان سبحان الله سبحان الله سبحان الله است سبحان
الله بن مشهور و همین بچگونگی ان اخبار در نزهت است و سبحان الله سبحان الله سبحان الله سبحان الله

مشهور و الباقی
 از حدیث کاتب
 کتب و اوراق
 حضرت ابا جعفر
 علی بن اسباط
 از حدیث

در اخبار حضرت عظیم

سجده اینها بهتان عظیم و اینها سجا که از سجده بپایند و صاحب جمع البیرون فرمود بیست و هفتصد
 و معنی نیز پدید است و مراد از نیز این نیز است یعنی صفاتی که در این است و بعد از آن صفاتی که باید باشد
 خود در کرد و معنی نیز همین است بعبارة دیگر آن اقدس خود از صفات امکانیه و باقیه و غیره دانست
الحديث الرابع والثلاثين الكافي عن احمد بن مهران عن عبد العظیم بن عبد الله الحسنی عن علي بن اسد بن زياد
 عبد الحميد عن زيد الشحام قال قال ابو عبد الله ونحن في الطريق في ليلة الجمعة فراقنا لها ليلة الجمعة فانا فراقنا
 ان يوم الفصل كان مغانم اجعين يوم لا يعني مولى عن مولى شبا ولا هم ينصرون الا من رحم الله فقال ابو عبد الله
 عز وجل والله الذي يرحم الله ونحن والله الذي استثنى الله لكتنا نعمهم عنهم **اما الرابع والثلاثون** في حديثه ان
 يروى ان ابنه ابو اسيد استلهم في شحام شيخ وكشي وابن شهر اشوب عليهم الرحمة كعتة اشعة عين ثقة
 وعين الطائفة بوده است و تمام او را مدح کرده اند یعنی گفت خدمت حضرت صادق بودم در شب جمعة ما در راه
 بودم انجاب فرمودت شب جمعة است فلان جوان پس از اين پيدا خواندم ان يوم الفصل الى اخره يعني وعدكاه بندكان فراقنا
 قامنا است و از دست كه احد از ديگری به باز نيت پاری کرده نمیشوند مگر انكسا بنرا كه خداوند رحم کند
 پس انجاب فرمود والله عز وجل واسطه ما شامل احوال خلق نمیسود اما ماها از خلق به بنار میباشیم و انجذب
 قابل شرح کثیره است معانی با مفضو این کتاب همان ترجمه فاعت مشو **الحديث الخامس والثلاثين**
 في الكافي عن احمد بن مهران عن عبد العظیم بن عبد الله الحسنی عن علي بن اسيد بن مهران عن ابي مالك الجعفی
 قال سئلنا با عبد الله عن قول الله عز وجل اولم ير الانسان انا خلقنا من قبل ولم يك شيئا قال فقال لا معذرة
 ولا مكنونا **اما البخري** يعني حضرت عبد العظیم از علي بن اسيد كه سألنا مكنونا ما كان و كان من مكان و
 وى ان مالك جعوى و اين كرده است كه گفت از حضرت صادق سؤال كردم از معنی اینه مباركه اولم ير الانسان
 الى اخره يعني يا انسان نى پندیدى سبكه ما ان كرم او را از پیش و بنو چیزی مراد از سوال اینست چیزی كه
 بنوه است یعنی چه فرمودند نه تقدیر بود است نه نكون اشاره باینكه زمانى بوده است كه تقدیر نشده بود بر اجدادنا
 اگر چه در علم الهى مقدر بود و ماده هم وجودش نداشت و مراد از ان مكان محمد بن مكار است و مراد از مالك جعوى مالك بن
 اعين است كه در زمان حضرت باقر بود و در زمان حضرت صادق و وفات یافت و مرحوم شيخ مفيد از حضرت باقر
 اشعاری در غزاه و كرم علم وى نقل کرده است و انچه روايت نمود از حضرت صادق صحیح است و خود نیز از ثقات
 روايت نمود **الحديث السادس والثلاثين** الكافي عن احمد بن مهران عن عبد العظیم بن عبد الله الحسنی عن
 موسى بن محمد الجعفی عن يونس بن يعقوب رفته عن ابي جعفر في قول الله عز وجل كذبوا باياتنا كذبا عظيم الا و صباء كلهم
اما الرابع والثلاثون يروى عن يونس بن يعقوب ابو علي حارث بن عيسى عن عبد الله بن محمد بن اسد بن زياد
 و در ترجمه سغزانه موشق بود و ابن بابويه فرمود من اعناد بر و انسا و دارم وكشي احاديث نقل کرده كه دلالت بر مدح
 وى میکند همین قدر حضرت عبد العظیم از وى روايت کرده موشق است بولس گفت از حضرت صادق سؤال كردم از

در اخبار حضرت عظیم

و جوانان

احاديث

روح و حیا

معنی آنست که نکتدین کردند معنی فقیهین مراد آن چیست فرمودند و صبا علیهم السلام اند و آیات جمع آید است و آن
معنی علامه و بشارت می نشانند و صبا طیبین ظاهرین نشانند همگانه اند در دنیا البتة و از ایشان
بشارت طاعت و عبادت آمدند و آیه سیزدهم آیاتنا فی الامانی و فی انفسهم **الحديث السابع والثلاثون** الكافي

درخواستشان

عن احمد بن مهرا بن عبد العظیم بن عبد الله الحسنی مؤسی بحج عن یونس بن یعقوب عن ذکره عن ابی جعفر **عنه**
و ان لو استقاموا علی الطریقه لا سقیمنا هم ماء عذفا قال یعنی او استقاموا علی ولا یزیدوا المومنین علی الا و صبا
من ولد و قبلوا اطاعتهم فامرهم و نهیهم لا سقیمنا هم ماء عذفا بقول لا تریناهم فلو بهم الا یمان لو لا یزید علی الا و صبا
علیهم السلام **اما الشرح** یعنی احمد بن مهرا بن عبد العظیم و اینک دره نا یونس بن یعقوب که وی از حضرت
باقره سوال کرد از این آیه که معنی ظاهر این آیه است اگر مردی در طریق مستقیم شود هر آینه ایشان را سیراب کنیم
از آب بسیار بارند که اشاره بکثره رزق و نفع است و حقیقه رزق روحانی و لایست و دوستی امیر مومنان و
الظاهرین است و عذفا باران درشت شدن بارند است یعنی هر آنکه اطاعت کنی ایشان را خود که همان طریق حق
است ایمان حقیقی که همان ولایت است و محبتش مفاد و کتب در قلوبهم الا یمان در دلهای ایشان مستقر میشود

بشارت
از حدیث
عبد العظیم
بن عبد الله
الحسنی
مؤسی بحج
عن یونس
بن یعقوب
عن ذکره
عن ابی جعفر
عنه

الحديث الثامن والثلاثون الكافي عن احمد بن مهرا بن عبد العظیم بن عبد الله الحسنی عن یونس بن صالح عن ابی
عبد الله قال لا تترك و نهیها اذن واعیه قال رسول الله **تم** و هو اذ **اما الشرح** یعنی مختصی و علامه طاب ثراه فرموده
اند یعنی بی اثر کوفت و بیدار نفع یعنی حضرت رسول **تم** فرمودند بجز شایسته آن کوشی که احکام الهی را بنویسند و ظاهر این
کوشی نوشتن یا علی و از این جهت است که در کتب معتبره از حضرت شایسته **تم** فرموده انا اذ الله الواعیه و معنی و
حفظ است چنانکه در وعاء و ظرف مناع و هر چیزی محفوظ است همچین کوشی شریفانجا حفظ فرمودند و نگاه داشت
در ضمیر خویش آنچه که خوف فرمودند و حدیث غیر القلوب و عبادت کعبه و عی اشاره است به ابد **الحديث**

الثالثون الكافي عن احمد بن مهرا بن عبد العظیم عن ابن اذینه عن مالك الجعفی قال قلت لابی
عبد الله و اوصی له هذا القرآن لا تتركه بجز من بلغ ان يكون اماما من آل محمد یبذره بالقران كما یبذره رسول الله صلعم
اما الشرح یعنی حضرت عبد العظیم از ابن اذینه و از مالک جعفی وی و اینک دره است که گفت گفتیم حضرت جباری
این آیه که بعد از اوصی الاخره یعنی وحی کرده شدیم در قران که شمار این آیه را نام یان و کسبک ما نغش و در پیشد انزال
محمد بنو امام شد باید هم انذار کنند چنانکه حضرت رسول **تم** فرمودند و ترساننده بوده است از قران پس مراد از من بلغ
که مراد از من بلغ در لوسریه سالفت هانا امام است و در انذار نایب صبا است چنانکه در امور دیر هم بدینگونه
الحديث الرابع والعشرون الكافي عن احمد بن عبد العظیم عن هشام بن الحكم عن ابی عبد الله **تم** قال هذا صراط علی

مستقیم **اما الشرح** یعنی حضرت عبد العظیم از هشام بن حکم مجد ف واسطه نقل فرمودند که حضرت صادق
فرمودند این صراط مستقیم ما نام مبارک حضرت شایسته بوده است یعنی اینطور نازل شده هذا صراط علی
یعنی اینرا که طریق علی بن ابی طالب است که با کمال استقامت و راستی است پس هر کس با این طریق مستقیم رود هر آینه مقبول

شرح آداب حضرت عبدالعظیم

رسد و از زکات و غزوات منابت میابد انشاء الله تعالی **الحديث الرابع والاربعون** قد روى عبد الله بن موسى
 عن عبد العظيم عن ابراهيم بن محمد بن عمير قال قال الرضا عليه السلام انما اشبهت الا يكون الا بقضاء الله وقدره النوم والنهضة
 والشهوة والضعف والفتنة والمرغز واللون والحركة **أما الترجمة** يعني حضرت عبد العظيم از ابراهيم بن محمد بن
 محمد نقل کردند که حضرت رضا فرمودند هشت چیز است که بنده و مکر بقضاء و قدر الهی خواب و بیداری قوه
 در بدن است ضعف و محنت بدست و ناخوشی و مرگ است و زندگانی و این حدیث از احادیث است که صاحب بن
 عباد و زر عابد شرحی آن نقل فرموده است شرح حال ابراهیم بن محمد بن عمیر و حسن طینت وی کذب **الحديث**
الثاني والاربعين الكافي روى عبد العظيم بن عبد الله الحسنى عن ابراهيم بن محمد بن عمير قال قال الرضا
 بن رسول الله ما تقول في الحديث الذي يروى بالناس عن رسول الله انه قال الله يبارك وتعالى يبارك في كل ليلة
 جعل في السماء الدنيا فقال لعز الله المحرفين الكلام عن المواضع والله ما قال رسول الله ذلك اما قال رسول الله يبارك
 ملكا الى السماء الدنيا في ثلاث الاخر منها ليلة الجمعة اول الليل في امره فبئادى هل سائل اعطيه هل من نائب
 فانوب عليه هل من مستغفر فاعف له باطال الخبر ابل باطال البر اضر فلا يزال بنا دى هذا حتى يطلع الفجر فاذا
 طلع الفجر عاد الى محله من ملكوت السماء **أما الترجمة** یعنی حضرت عبد العظيم فرمودند که ابراهیم بن محمد بن عمیر
 گفت عرض کردم خدمت حضرت رضا بن رسول الله چه میفرمایند که مردم از رسول خدا روایت کرده اند که
 آنجا فرمودند خداوند بشارت و تعالی در هر شب جمعه نازل میشود بآسمان دنیا پس حضرت رضا فرمودند
 خداوند کند کسانی را که عرض کند آنکه کلام را از موضعش فهم بخند که حضرت رسول چنین فرمودند بلکه
 چنین فرمودند خداوند سخنان را شب جمعه ملک با نازل شد آسمان دنیا میفرستد و در شبها دیگر در ثلث آخر
 پس او را میسر میاید مانند با سوال شد هست تا او را عطا فرمایم اما نوبه کنده هشت تا نوبه اش را بول
 تمام یا استغفار کند هست تا او را بسیار هم ای طلب کند خیر بنا و ای طلب کند شر کوناه کن بهمین طور
 ملا میاید تا فجر طالع شود چون فجر طلوع کرد بجهل خود عود میاید تا آن مراجعت میکند **الحديث**
الثالث والاربعين الكافي عن عبد العظيم بن عبد الله الحسنى عن ابراهيم بن محمد بن عمير انما
 قال قال الرضا الموم الذي اسئله ان يسأل عن المسلم الذي يسلم المسلمون من يده ولسانه رس
 من ان يسلم من جاره وواقفه **أما الترجمة** یعنی حضرت عبد العظيم از ابراهیم بن محمد بن عمیر فرمودند که
 حضرت رضا فرمودند مومن کسی است که عمل بنوی کرد خوشوف شود چون عمل یک مرتبه شد استغفار نماید
 مسلم آنچنان کسی است از دست زبانا و مردم سالر بوده باشند و نیست آنکه کسی که همسایه او از شر و دوا
 او مانع و سالر نباشد و بوائق جمع باقی است آن معنی باقی است و بعد از آنست که بدخل الخبز من لا یؤمن
 جوار بواقفه ای شرور و عوانه **الحديث الرابع والاربعين** الكافي حدثنا علي بن أحمد بن محمد بن عمران
 الثاني قال حدثنا محمد بن هارون الصوفي قال حدثنا عبد الله بن موسى الرقابي قال حدثنا عبد العظيم بن محمد بن عبد

شرح آداب حضرت عبدالعظیم
 از ابراهیم بن محمد بن عمیر
 در کتب معتبره
 در شرح حال ابراهیم بن محمد بن عمیر
 در حدیث کاتب
 در بیان فضیلت
 در بیان مناقب

سوره و تحیات

علی بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابیطالب عن ابراهیم بن ابی محمود قال قال علی بن موسی الرضا علیه السلام
 فی قول الله تعالی وجوبه و مشدناظره الی ربها ناظره قال یعنی مشرقه بنظر ثواب بها اما الزجر عینه
 است ایند زجره محض روایت این است که حضرت عبدالعظیم از ابراهیم بن ابی محمود روایت کرده که حضرت رضا
 فرمودند در ذیل این آیه کریمه و تلویح آن در وصف اهل جنان که صورت های ایشان در روز قیامت با تپش
 و درخشند است و اشعار ثواب و رحمت پروردگار خودشان را می کشند و محقق نیست اهل بصیرت که این
 از مشایبها باشد یا نه قرآنی است و اشکال در کلمه الی ربها ناظره است که نظر بسوی رب حجب عینه شیعه برین
 ناچار تغییر شده است ناظره بمعنی ناظره است یعنی انتظار دارند و ثواب یا نفع یا رحمت و ناصیه نصیحتان در
 است که اخصاص بصوت دارد چنانکه خضعاً فرموده است یعنی در وجه و جوههم نظره النعم یعنی شناخته میشوند
 اهل هشتان نور و حسن و بیاض و بجزه و جمال و الوان خاصه که خداوند در ایشان قرار داده است و محتمل است
 در نالی در این آیه هر چه بنا شده و اسم مفرد است که جمع آن آلاء است پس نظر ایشان همانا نعمتها پروردگار است
الحديث الخامس في العيون عن سهل بن زياد الا دعي عن عبد العظيم بن عبد الله الحسيني
 ابراهیم بن ابی محمود قال سئل ابا الحسن الرضا عن قول الله تعالی و تركتم في ظلمات لا تبصرون قال ان الله لا
 يوصف بالشرك كما يوصف خلقه ولكنه مني علم انهم لا يرجون عن الكفر والضلال ومنعهم للمعاونة والطف
 و خلق بينهم بين اختيارهم قال وسئل عن قول الله عز وجل ختم الله على قلوبهم وعلى سمعهم قال الختم هو الطبع
 على قلوب الكفار عقوبة على كفرهم كما قال عز وجل بطبع الله عليها بكفرهم فلا يؤمنون الا قليلا قال وسئل
 الله عز وجل هل يجيرهم عبادة على المعاصي فقال بل يجيرهم و يعلم حتى يؤبوا ظن فكل يكف عبادة ما لا يطيقون
 فقال كيف يفعل ذلك وهو يقول ربك بظلام للعبيد ثم قال حدثني ابي موسى جعفر عن ابي جعفر بن محمد انه
 قال من نعم ان الله تعالی يجير عباده على المعاصي او يكلفهم ما لا يطيقون فلا تاكلوا ذبيحة ولا تقبلوا شهادته ولا
 وطئه ولا تخطو من الزكوة شيئا **اما الزجر عینه** بدانکه این حدیث از احادیث شریف است که در آنست بعضی از
 مرایب توجیه عدالت میکند و شرح موجزی است از بعضی ارباب که به منشا به اگر جز در وجه ظاهری مفصلا
 هر چه خواهد که از تفاسیر اهل عصمت است که مفهوم عجمت است بدان حدیث صدف طایب را در کتاب
 عبود اخبار الرضا ذکر فرموده است بعد از حدیثنا حضرت عبدالعظیم از ابراهیم بن ابی محمود روایت کرده است
 که در آن حضرت ابوالحسن علی بن موسی سؤال نمود از معنای و تركتم في ظلمات لا تبصرون که در سوره مبارکه بقره است
 یعنی خداوند کفار را و کفار در شب ظلمات جهل و نادان غفلت که بینایان از هیچ معانی از مقامات معرفتند
 باشند و کور باشند و اشکال در این است که چگونه خداوند بیندگان خود را بخودشان و امید دارد و چگونه
 گذاردن در غلجا بر ایشان بزب کوار در جواب فرمودند که موجب این صفت نمیشود بلکه این وصف از اوصاف
 خلق است ولیکن خداوند چه میداند که از کفر و کراهی و ضلالت بر میگرداند لهذا لطف و اعانت خود را از ایشان

تفسیر حدیث
 در این حدیث
 از ابراهیم بن ابی محمود
 روایت شده است
 که حضرت رضا
 فرمودند در ذیل
 این آیه کریمه
 و تلویح آن در
 وصف اهل جنان
 که صورت های
 ایشان در روز
 قیامت با تپش
 و درخشند است
 و اشعار ثواب
 و رحمت پروردگار
 خودشان را می
 کشند و محقق
 نیست اهل بصیرت
 که این از مشایبها
 باشد یا نه

شرح احادیث حضرت عبدالعظیم

میکنند بین ایشان و اخبارشان میگذرد پس معنی ترک غلبه است یعنی نگذارند با معنی عبادت علم ازلی بر کفر
 و ضلالت ایشان و قطع بر عدم رجوعشان با ایمان از لطف حق ممنوع میشود حال که ممنوع شدند دیگر انصراف
 و اغراض از برای ایشان نیست بناء علی هذا بهین نحو هستند و او فنی که بجهنم وارد شوند پس اگر بخود و گذارده شده
 با معنی استالیه و گذاردن و ترک خدا کافرین را با اخبارشان بر حسب علمی است که بر کفر دائمی ایشان داشت پس
 سوال کردم از این آیه که نیز در سوره مذکوره است غم الله علی قلوبهم الی اخره فرمودند ختم معنی طبع است که همانا بر
 دلهای کفار برای کفر ایشان عفو نبوی است عظمی چنانکه فرمود بل طبع الله علیها الی اخره یعنی خداوند مهر زد بر دلهای
 آنها بسبب کفرشان پس ایمان نمی آوردند مگر آنکه یعنی موقوف بجز عیبشوند و میتوان گفت مراد از طبع و ختم همانا
 اینست که در این سوره است بلید علی قلوبهم اما در این آیه است ان طبع و طبع ایست ان ثقل و مراد از ان نیز ثقل
 پس روی گفت سوال کردم ای خداوند بنده کاش با جبر بگناهان میکند فرمود ایشان را آنچه میباشد و مهلت میدهد
 تا اینکه توبه کنند پس عرض کردم ای پادشاه تکلیف میکند بنده کاش با چیزی که طاعت ندارند فرمود چگونه میشود
 آنکه بفرمایند من ظلم نمیکنم بعد حضرت صادق فرمودند پدرم موسی جعفر فرمودند از پدرش جعفر بن محمد که ایشان
 فرمودند سبکه کمان کند که خداوند بنده کاش را بچو کرده است معاصی آنکه تکلیف الا بطان فرموده است آنچه
 اورا بخورد و شهادت او را قبول ننماید و عیب نماز نکند و زکوة باند و حدیث است **السار من الایعین**
فی الکافی و العین حذیف الاستماع من سهل بن زیاد الامی عن عبد العظیم عن ابراهیم بن ابی محمود بن ابی البلاد
قال سمعت الرضا یقول من لا یشکر المنعم من الخلق فین لا یشکر الله تعالی عز وجل اما الریح بن جبر یعنی
 که حضرت عبدالعظیم از ابراهیم بن ابی محمود نقل فرمود که وی گفت از حضرت صادق شنیدم که فرمودند سبکه
 نکند انعام دهنده از مخلوقین را شکر خدا را بجای نیاورد است در حدیث دیگر است لا یشکر الله من لا
 یشکر الناس از آنکه خداوند شکر بنده را بر حسب احسان و انعامی که کرده است قبول میکند مادام که بنده شکر
 با احسانندگان نکند پس و اینست بنده شکر کند و بپوشاند احسانیکه محسن و منعم از مخلوقین نموده است
 پس هر وقت ادا کرد و جزاء احسان ایشان نمود ان وقت خداوند جزا میدهد و قبول مینماید که از الله شاکرا
 علیما یعنی همیشه مجاز است بنده کاش را بر حسب شکرهای ایشان چنانچه برای خالق و چه مخلوق **الحدیث السطیح**
و الایعین عن الکافی عن احمد بن عبد العظیم عن محمد بن الفضل عن ابی حمزه عن ابی جعفر قال ترا جبرئیل هدیه
 الایه مکن فابا اکثر الناس بولا علی الاکفورا قال و ترا جبرئیل هدیه الایه و فلان الحق من ربکم و بولا علی غرض
 فلنؤمن من شاء فلیکم انا عندنا للظالمین من ال محمد نارا اما **الرحیم** یعنی حضرت عبدالعظیم از محمد بن
 فضل روایت کرده است از ابی حمزه از حضرت باقر که فرمودند جبرئیل این آیه را این طور نازل فرمود فابی اکثر
 الناس یحیی کریم بسیار از مردمان بولا بولا علی و در آیه دیگر است که حق تعالی فرموده است فابی الظالمون
 الاکفورا ای عبود از رو کفران و انکار پس در این آیه مبارکه بولا بولا علی را اهل خلاف خداوندند

و ترا جبرئیل هدیه الایه مکن فابا اکثر الناس بولا علی الاکفورا قال و ترا جبرئیل هدیه الایه و فلان الحق من ربکم و بولا علی غرض فلنؤمن من شاء فلیکم انا عندنا للظالمین من ال محمد نارا اما الرحیم یعنی حضرت عبدالعظیم از محمد بن فضل روایت کرده است از ابی حمزه از حضرت باقر که فرمودند جبرئیل این آیه را این طور نازل فرمود فابی اکثر الناس یحیی کریم بسیار از مردمان بولا بولا علی و در آیه دیگر است که حق تعالی فرموده است فابی الظالمون الاکفورا ای عبود از رو کفران و انکار پس در این آیه مبارکه بولا بولا علی را اهل خلاف خداوندند

شرح و تحقیق ۳۱۳

میلو که فل الحقی من ربکم ایضا کلمه فی ولا ینه علی را بعد از کلمه من ربکم حذف نمودند یعنی بگو خواند پروردگارتان
 در دو سنی علی نیز ایضا لیت هر کس میخواهد ایمان بیاورد و هر کس میخواهد منکر بشود بدین سنی که ما مهیا کردیم
 از برای ظلم کنندگان از آل محمد آتش و بعد از کلمه للظالمین من آل محمد حذف کردند **الحديث الثامن من الاصحاح**
 فی الجار عن عبد العظیم الحسینی عن الحسن بن الحكم التمیمی عن کثیر بن یسما الحارثی قال بینا نحن جلوس عند ابي المومنین
 فی الرخبة اذ طلع الحسین فضحك علی وجهه بینه نواجذ ثم قال ان الله ذکر قوما فابکت عليهم السما والارض وما كانوا
 منظرین ولذی فلق الحبة وبری النسم هذا ولینکن علی السما والارض **اما الترجمه** یعنی حضرت عبد العظیم
 روایت کرده است که سابقا چندی که راوی گفت خدمت جناب امیر مومنان در رخیه کوفه بودم که جناب سیدالشهدا
 آمدند پس آنجناب چنان خندید که دندانهای شریفش ظاهر شد پس فرمود خداوند در قرآن یاد فرمود قومی بلکه مردند
 و آسمان و زمین برایشان گریه نکردند غم یکسبکه دانند را شکافتند موجودات را خلق فرمود این بزرگوار کشته شود
 و آسمان و زمین بر او گریه نمایند و مراد از رخیه در این حدیث محله است کوفه و آنچه عجاایله از جهت خندیدن حضرت
 ولایت بنظر هر سینه برای شهادت فرزندار جندش حسین بوده است بلکه برای علو رتبت و مقام
 آنجناب است که انقدر منزلت عند الله داشت که برای احدی آسمان و زمین گریه نکردند و کبریا طلبی و برگ
 ان بزرگوار مفضلا بنویسند در کتب اخبار و تواریخ مشهورست **الحديث التاسع من الاصحاح** فی الجار عن
 ابن النوکل عن السعدی بادی عن الرقی عن عبد العظیم الحسینی عن حسن بن عبد الله یونس عن یونس بن یزید بن
 قال قال ابو عبد الله لفاطمة علیها السلام نسفا سماعنا الله عز وجل فاطمه والصدیقه والمبارکه
 والظاهره والزکیه والراضیه والمرضیه والمحدثه والزهره ثم قال لا تری ای شیء نفس فاطمه قلت الخیر
 یا سیدک قال فطنت من الشر قال ثم قال لولا امیر المؤمنین تزوجها لما کان لها کفوالی یوم القیمه علی وجه
 آدم من دونه **اما الترجمه** این حدیث شریف منتهی به شویب یونس بن یزید بن یزید بن یزید بن یزید بن یزید بن یزید
 بآه که وی از حضرت صادق روایت کرده است اگر چه این عصاره ای و در کتاب و صنایع حدیث خوانند
 است و فضل بشارت آن محدث بستان و ابو الخطاب یونس را از کتابین مشهورین دانسته است و نجاشی
 او را تضعیف کرده است و کتبنا و از فرموده است غلط است اخباری هم که مشرب بدیم و قدح و طعن
 وی در کتب مدونه رجال مضمول میباشد اما این ادب در پس علی الرضیه در مستطرفات کتاب سرائر در فرموده
 است ان جامع بزنی که حضرت صادق فرمودند خداوند رحمت کند یونس را خداوند در بهشت خانه از برای
 او بنا کرده و البته فامون در حدیث است این حدیث چون از احادیث نیست در صورت ضعف روایت
 راوی مذکور از طرف صحیحی مسنده دیگر دیده شده است لهذا بعد از تصدیق محدث آن عرض میباید که
 حضرت عبد العظیم بواسطه از یونس بن یزید روایت کرده است که حضرت صادق فرمودند از برای فاطمه
 در نزد خداوند سبحان اسم است فاطمه و مبارکه و صدیقه و طاهره و زکیه و راضیه و مرضیه و محدثه

الترجمه
 من حدیث
 حضرت
 سیدالشهدا
 علیه السلام
 روایت
 از
 ابن
 النوکل

شرح حدیث العظیم

و زهر بعد فرموده آیا میدانید چه چیز است نفس فاطمه عرض کردیم مرا خبر میدیدای آقای من فرمودند
 خود را از شر نکاه داشتند بعد فرمودند اگر امر مؤمنان او را تزویج نمیکرد از زمان ادم تا روز قیامت کفوی برای
 زهر اهلها السلام بنویسند و در عرض میگویم که آنقدره بنا بر روایت معتدله فاطمه را نشناسید اندر دنیا بواسطه
 نگاهداری نفس مبارکه اش از شر دنیا بر بیان مذکور و ایضا فاطمه است برای آنکه در آخرت شیعین خود را از
 آتش نجات میدهد که آنها فقط شیعین همان النار و صدقه است برای رسانی احوال و دانستی گفتارش و مبارکه
 است بجهت حسن و مبارکی او الش با برکتی که در روایت معتدله بوده است از جهت کثرت ظاهر است برای
 آنکه پاک از اجناس و دانس ظاهر و باطن و زکیه است برای تزکیه و نصفه که از جو شریف می شد و راضیه
 برای آنکه بر شاخو راضی بود و مرضیه است برای مرضیه خدا و رسول و حضرت امیر و جبرئیل و ملائکه و پریم از وی
 نموند در ابتدای بلا و محدثه است برای آنکه جبرئیل محدث اخبار باخبار غیبیه منجوق و زهر است آنکه نورش
 در عرش و آسمانها و در جین و کائنات در مکه و معظه و برای امر مؤمنان در هر صبح و ظهر و شام در خشنده بود
 و هر یک از این عبارات مختصره موفیه را شرح و خبری مبسوط است خواستم اشاره کرده باشم **الحديث الخمسين**
في الكافي عن محمد بن مهران عن عبد العظیم عن بكارة بن جابر عن جعفر قال هكذا نزلت هذه الآية ولو انهم
ما يوعظون به على لكان خيرا لهم اما الرشيد ترجمه ظاهری به که به انشا که ایشان بجا آوردند آنچه
 که موعظه کرده میشود بآن در حق علی بن ابیطالب هر چند از برای ایشان بهتر است و مراد اینست که کلمه
 فی علی در این آیه کریمه مخدوف شده است و مراد از بکار که در این حدیث است حضرت عبد العظیم از وی روایت
 کرده است باید غیر از بکار بن عبدالله بن مصعب باشد که پیش از این است و کتاب اسباب نوشته شده است در عین
 بابویه ذکر فرموده است که زید بن بکری بکار بن مهران عرض کرد رسول قسم خورد در ادعائی که یکی از طالبین
 منجوق و مبتلا بیره شد پدایش بکار در امری ظلم کرد حضرت رضاء بن مهران گفتی نفرین فرم از قصه افتاد و کرد
 شکست پس در زمان حضرت رضاء سرد و حضرت عبد العظیم زمان او را در ادراک نکرد اما پد بکار
 عبدالله بن مصعب همان است که در حضرت عیسی بن عبدالله بن حسن بن رضوه و ن الرشد منم خود و اصرا
 کرد بر فضل عیسی و گفت اقله یا امیر المؤمنین فانه لا امان له بعد ان سده و زمره و فبرش مخفف شده و خبر آن
 طویلاست و چند نفر اند که معاصر زمان حضرت صادق است که موسویه بکار و بکار بکار بکار بکار
 حضرت کوفی دیگری بکار بن احمد بن زیاد دیگری بکار بن رجاء و بلا خطه نقل و اینها از جا بر معلوم است
 که یکی از این چند نفر است و این خبر دور از خطر است **الحديث الحارثي** و **الحديث في الكافي** حدیث
 ابو العباس محمد بن ابراهیم بن اسحق الطالقانی قال حدثنا الحسن بن اسمعيل عبد الله بن موسى الرقیابی
 ابو تراب عن عبد العظیم بن عبد الله الحسینی عن جده علی بن الحسن بن زید بن الحسین بن علی بن ابیطالب
 قال حدثني عبد الله بن محمد بن جعفر بن محمد بن محمد بن عبد الله بن محمد الباقر جمع له فيهم عیون زید بن علی

این حدیث از کتاب
 شرح حدیث العظیم
 است

شرح و شرح

ثم اخرج اليهم كتابا بخط علي واملأ رسول الله مكنو بغير هذا كتاب من الله العزيز الحكيم العليم حديث اللوح
 الى الموضع الذي يقول فيه واولئك هم المهندون ثم قال في اخره قال عبد العظيم الجي كل ما يجتهد به جعفر
 وخرجه قد سمع اياه يقول هذا وحكيه ثم قال هذا سر الله ولله بين ملائكته فضله لا عن اهل واولياء
اقال ترجمه ترجمه فارسي اين حديث شريف آنست كه حضرت عبد العظيم از جده علي بن حسين زيب كه نسا
 احوال و مذکور شد روايت كرد كه ایشان فرمودند خبر داد من عبد الله بن محمد بن جعفر بن محمد از پدرش
 حضرت با فرآ جمع كرد اولادش را و در ميان ایشان نمودن زيب بن علي بن الحسين بود پس پرسيدن او در كتابي بخط
 حضرت امير مؤمنان كه با ملاء حضرت بتو بوده و در آن نوشته شده بود اين كتاب خداست حديث
 لوح كه مشهور در كتب است معتبر ترين روايات معنده اهل حديث است كه خلاصه آن حكايه و كليات منها
 بر امام تمام ائمه اثنا عشر و در آن لوح اسامي كرهه ایشان مذکور است و او را جابر بن عبد الله انصاري
 صحابيت جابر جعفي و جعفر خروج آن و نمودن زيب و سايرين بر آن بود كه بدانند خداوند سبحان
 ایشان را بر انچه و ديگر از اخفى نسبت اين دوازده تن اهل هدايت ارشادند چنانكه از آيه و افي
 هدايه و اولئك هم المهندون بر ما يبد بعد حضرت عبد العظيم ميفر ما يبد عجب است بسيار عجب از
 محمد ز جعفر با اينكه از پدرش عبد الله شينده است كه اين فخره را خود ديد و شنيد چگونه خروج نمود
 و بعد از او كيفيت لوح و تعيين ائمه هدى از اسرار الهيه و دين خواست دين ملائكه او است پس اين سرا
 حفظ كن و با سلك مكنو مگر كسانيكه اهل بيت دارند و اولياء خاصه وى اند مخفى نمائند كه در ابتداء ترجمه اين حديث
 مبارك كان نوشتن حديث لوح ندا شدم چون فراغت اجمالى از ترجمه اين حديث باقم و كتاب سنطاب كافى بنز
 زمان غير موجود در نزد داعى بود در باب ما جافى الاثنى عشر و التصرف عليهم بدون قصد و ملاحظه بنظر
 براى ميمت تبرك در اين و در موفوق شدم و ملهم كرد بدم تا تمام اين حديث را كه بمشابه روح است در
 هيكل و جسد اين كتاب بنويسم و شرح تمام از آنكه بسبب اعتبار و جامع اسرار است حضرت عبد العظيم
 اشاره فرموده است كوياميد و اعانتا ایشان اين حديث روحا مسطور و مذکور ميشود و الواح
 صدور شيعيان و رؤسا منور و منشرح ميگردند چنانچه استماعن ابى بصير عن ابى عبد الله عليه السلام
 قال قال ابى جابر بن عبد الله انصاري ان لى اليك حاجه فتمنى بحفت عليك ان اخلوبك فاسئلك عنها فقال له
 جابري الا وانا حبيبه فخلا بى بعض الايام فقال يا جابر اجترى عن اللوح الذى يابسه في يد ابي فاطمه
 رسول الله ما اخبرتك به ائمه في ذلك اللوح مكنو فقال جابر اشهد بالله انى دخلت على امك فاطمه في جوه
 فبينها بولاده الحسين و رايته في يديها لوحا اخضر طينتان من زمره و رايته فيه كتابا ابض شبه لون الشمس
 قلت لها يا ابى و ائمه رسول الله ما هذا اللوح فقال هذا لوح اهداه الله الى نسوة فيه اسم ابى
 يعلى و اسم ابى و اسم الاوصياء من ولدى اعطانيه ابى بصير في ذلك قال جابر فاعطيتك امك فاطمه فقراء

ترجمه از حدیث
عبد العظیم
بن جعفر

شرح حدیث
عبد العظیم
بن جعفر

شرح حدیث حضرت عبد العظیم

واستند فحده فقال له فها لك يا جابر ان تعرضه على قال نعم فمشي معه الى منزل جابر فاخرج صحيفه من رقبته
 يا جابر انظر في كتابك لواء عليك فنظر جابر في نسخة فقرأ او فاخلفه فقرأ فقال جابر فاشهد الله اني هكذا
 رأيت في التوح مكتوب باسم الله الرحمن الرحيم هذا كتاب من الله العزيز الحكيم لمحمد بن عبد الله بن يوسف بن جابر بن
 الروح الامين من عند رب العالمين عظيم يا محمد ساني واشكر نعمان ولا تجمل الآن ان انا الله لا اله الا انا فاصم الحجة
 ومدى المظلومين بان رب العالمين انا الله لا اله الا انا فمن رجاء غير فضل او خاف غير عدلي عدت به عن ابي الاعداء
 احدا من العالمين فاباى قاعد على فوكل في لرا ايش نبيا فاكلنا ايامه انقضت مدته الاجلته وصبا ان فضلك
 الابناء وفضلت فيك على الاوصياء واكرمك بشيخك وسبطك الحسن والحسين فجعلت حسنا سدا على بعد
 مدة اية جلت حسبا خازن وحجى اكرمته بالشهادة وختمت له بالسعادة فهو افضل من اسشهد ان رفع الشهاد
 درجه جلت كلنى الثامنة معه وحجى البياغنه عند لغزته ائيب اعاقبهم على سبيل العائدين ودين اوليانى الماضين
 ابنه شبيهه الموحى محمد البادر على والمعدى الحكيم سبيلك المزاوية في جعفر الراء عليه كالراء على حوا القول الاكرم من مؤا
 جعفر ولا سرته شياعه وانصاره واوليائه اتبعه بموسى فسنه عننا خد من ان خطه فخره لا يقطع وحجى لا يحق
 ولنا اوليانى بسفون بكاس الاوى من مجد واحد منهم فقد مجد نعمتى وغير اية كتابى فقد اقرى على ويل المفسرين اليا
 عند انقضاء مدنى موسى عيك وجيبى وخبرنى في على ولما صرى من اضع عليه عجا النبوة وامحنه بالامطالع بها
 بقوله عفر بن سكر يدفن المدينة التى بناها الصالح الى جنة ثم خلفى حوا القول منى لا ستره مجدانية وحلفه
 من بعد وارثه فهو معدى على موضع سرى وحجى على خلفى اليا من مهيديب الاجلته الجنة مشواه وشفته في
 سبعين اهل بيته كلهم فلا سنجو النار وختم بالسعادة لابنه على ولبنى ناصر والشاهد في خلفى وابنى على وحجى
 اخرج منه الداعى الى سبيلى والحازن على الحسن واكل ذلك باينهم حرم درجه للعالمين عليه كالعوسى بقاء عيسى
 صبر اوتوب فيلدا اوليانى في زمانه وشهادتهم كانهادى ورس الركب والديلم فيقتلون ويحرقون ويكونون خا
 مرعوبين وجلبن نضع الارض بيدهم وسعوا الويل والرونة فيضاهم اولئنا اوليانى خطابهم ارفع كل ائنة عننا حد
 وبهم اكشف الازل وارفع الاصار والاعلال اولئك عليهم صلوات من ربهم ورحمة واولئك هم المهتدون قال
 عبد الرحمن بن ارقال ابو بصير لولا شمع في ذلك الا هذا الحديث لكفالك فضة الا عن اهل زجيرة روى سى بن حنبل
 بنو اخصنا ان ابن فراد است ابو بصير ان حضرت صادق رواه ايشكر بكه انجاب فرعونى انك يد من حضرت باقر عبايز
 عبد الله انصار فرعونى من حاجى دارم بؤهر وقت ممكن است مجوام بؤخلونى كنم واز نو سوالى دارم بين جار عرض
 كرم وفتى اوفى وامعلوم نمابند دوست ياريد من حاضر ميشوم بين وفتى داخلونى كرى بند وفرعونى باج
 خبر يا از لوح كه ديك در دست مادرم فاطمة دختر رسول خدا و ايجد كه خبر دادند رابن لوح نوشته شده است
 پس جابر گفت شهادت میده و هذا كواه منست كه من بر مادرت فاطمة واز شدم در زندك حضرت زنى ماب و
 ضمنت كنم ان محده ابولا دك حسن تير دست وى لوحى بافتم كان كرم از زمرد است و ديد در آن خطى سبند

شرح حدیث حضرت عبد العظیم
 در بیان فضیلت و مناقب آن بزرگوار

کتاب و صحیفه

بر این آفتاب نوشته شده است پس گفتند پدر ما درم فدای تو باد ای دختر سوختن آفتاب این لوح چیست فرمود و لوحی است که
 خداوند به فرستاده است برای سولم که در آن اسم پدرم و اسم شوهرم و اسم و فرزندم و اسم و منیا از فرزند
 نوشته شده بود پدرم بن رحمت کرد و مرا بشارت داد جابر عرض کرد آن لوح بدید من زیارت نماهم چون خواندم از
 روان فخر داشتم پس پدرم فرمود ای جابر آیا ممکن است بر آن نسخه لعنه بداری جابر عرض کرد بل پس حضرت با فرقه
 فخریها آمدند و جابر در صحیفه از کاغذ بریدند و آوردند و فرمودند ای جابر نگاه کن در صفحه خود تا بر تو بخوانم
 پس مقابله کردند و حلاف داشتند مطابق بود پس جابر گفت اشهد بالله که من بد لوح همین طوری با فخرام
 و صورت آن اینقرار است بسم الله الرحمن الرحیم این کتاب از خداوند عزیز حکیم است از برای محمد پیغمبر و نورش
 و حجاب و دلالتش که روح الامین از جانب پروردگار برگزیده نازل کرده است ای محمد تعظیم نما اسمها مرا و شکر کن بر
 نعمت‌ها من و منکر شو نعمت‌ها را بدرسنگه خداوندی نیست عزیز من کسی که شکنند جبارین و دادرس مظلومین
 و جزا دهند در روز دین و من خداوندی هستم که نیست خداوندی که غیر من پس هر کس غیر فضل امیدا و رستو و پسر
 از غیر من او را عذاب میکنم که احد را نکرده باشم پس فرمود عبادت کن و بمن پیش کن بدر سنگه من هیچ پیغمبری
 معبودت کردیم که باشی کامل و مدلتش منقطع شده باشد مگر آنکه برای او وصی فرار داده ام و من نور را پیغمبر
 دوستی بودا بر او بنا فضل داده ام و نور ابد و فرزندش حسن و حسین گرامی داشتم پس حسن معدن علم
 منست بعد از اینکه پدرش از دنیا رفت و حسین را خازن و وصی فرار داده ام و او را گرامی داشتم بشهادت
 و ختم کردم برای سعادت را پس آن بزرگوار از هر کس که شهید شد افضل است از تمام شهیدان در جبهه اش
 بلندتر است کلمه نامه با او فرار داده ام و حجت با لغام در نزد او است بواسطه عشرت او ثواب صدم و عقیاب
 میکم اول ایشان علی سید العابدین است و زینب دهنه اولیاء گذشتند است و شریک شیبه حدیث محمد محو است
 و محمد نام او است که شکافنده علم منست و معدن منست و زو است اهل تک و ریب هلاک در جعفر که حضور
 صادق است هر کس او را در نماز در بر من کرده است بر منست که روی بخو گرامی دارم و اکرام کنم ما وی او را و
 وی را سر بنام در شیعیان و انصا و اولیاء آن بزرگوار و نازل میشود بعد از جعفر بن محمد فتنه ناریک هر چه
 امر من منقطع میشود و حجت من محو میشود و بدر سنگه اولیاء من است مانند از جام واقی که سنگه منکر شو یکی از
 ایشان را این تحقیق منکر شده است غم مرا و کسیکه بخیر بد هدایه از کتاب مرا بر آید از بر من زده است پس
 وی بر اهل افراء و اهل کار زملان نفضا مدها موسی بنده من و دوست من و بر کزیده من بر علی که دوست
 ناصر منست و کسوات که من گذارده ام بر او سنگه های پیغمبری با او را میگذارد حضرت منسکری مدفون
 میشود در شهری که بنده صالح او را بنا کرده است مدفن او در جنب بدین خلق منست و واضح است که مراد
 از علی بن موسی علیها السلام است و غیرت مامون و مراد از مدینه شهر طوس است و شرف خلق هر دو از شهیدان
 و حق است که علی بن موسی الرضا را سرور میکنم به پیوستن که موسی و محمد است و خلیفه او است بعد از او و ذات

کتاب و صحیفه

شرح احادیث حضرت عیسیٰ عظیم

علم او است معاد علم منست و موضع ستر منست و حجت من است بر خلق من ایمان نمی آرد بنده از بندگان من باو
 مگر آنکه هشتاد و نهم و شفاعت او را در هفتاد نفر از اهل دنیا و که هر که ایشان از اهل انبیا
 قبول بنمایم و ختم بعبادت میکنم از برای علم خود حسن را و تکمیل میکنم آنرا به پیرش ح م که رحمة للعالمین
 و برادرسنگال موسی و یثاعسی و صبر اتوی پس و شان در زمان او ذلیل میشوند و بهدی میبرند سرها
 ایشانرا همچنانکه سرها نرک و دیلم را هدیه میبرند پس کشته میشوند و سوخته میشوند و همیشه خائف و ترسناکند
 و زمین از خونها ایشان رنگین میشود و ناله و گریه در میان زلفای ایشان فاش و شایع میگردد و این طایفه در ستا
 من اندازد و حق و با ایشا فرشته را دفع بنمایم و بواسطه ایشان بریدارم زکات و سنگینه ها و این طایفه را ایشان
 صلوات و رحمت پروردگارشانست بدانکه مراد از حدیث حضرت عیسیٰ عظیم **ما اولکم المهندون** همین است
 و در کتاب مذکور است عبدالرحمن بن سائر گفت که ابو بصیر گفت اگر نشود در تمام روز کارد حدیثی مگر این حدیث را
 کفایت مینماید پس او را از اهل بیات و حفظ کن و بسپار این حدیث شریفه و حفظ شباهت دارد از جهانی برینا
سابق الحدیث الثانی الخمیسین کافی و العیون حدیثا علی بن احمد بن محمد بن عمران الدقاقی قال حدثنا
 محمد بن عبد الله الكوفي عن سهل بن زياد ادا عن عیسیٰ عظیم بن عبد الله الحسنی عن سلیمان بن حفص المرزوق قال
 کان موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابي طالب یسئى ولده علیا الرضا و کان یقول دعوا لی ولدی
 الرضا و قلت لولدی الرضا و قال له ولدی الرضا و اذ خاطبته قال یا ابا الحسن **أما الرجیم** از زخم این خبر معلوم
 میشود که حضرت عیسیٰ عظیم از سلیمان بن حفص مرزوقی روایت نقل کرده است و آن واسطه که وی از حضرت
 موسی بن جعفر شریف نقل نمود و از این بیان نیز معلوم است که سلیمان بن حفص زمان حضرت رضا و حضرت
 جواد را هم در آن کرده که در زمان ثانی در آن صحبت آنحضرت را نموده است و در رجال و سبط مرحوم میرزا
 استرآدی سلیمان را در مرزوقی از اصحاب حضرت هادی شمرده است و سلیمان بن حفص را نیز از اصحاب آن بزرگوار
 نقل کرده است و بگفت دیگر هنوز مراجع نشده تا بدانم حالت سلیمان بن حفص را ولیکن حفص مرزوقی از
 اصحاب حضرت هادی است ایضا خلاصه را وی گفت خدمت حضرت موسی بن جعفر بودم که پیرش علی را بلفیضا
 میخواند و میفرمود بخواند بسوی من پیر رضا را او می عرض کرد پیرم را رضا بخوانم فرمود از برای من پیر من
 رضا بخوانند و هر وقت طلب میفرمودند میگویم یا ابا الحسن و از این حدیث اسم شریف و لغز مبارک و کتبه
 امام هشتم علیه علی ایمنه و آئیناه الطاهرین صلوات الله ظاهر است **الحدیث الثالث الخمیسین**
 فی کافی عن احمد بن عیسیٰ عظیم عن الحسن بن صباح عن اخیته قال فر رجل عند ابي عبد الله **قل اعلموا** فی
 الله علمکم و رسولکم و المؤمنون فقال لیس هكذا انما هی و للمؤمنون فحق للمؤمنون **أما الرجیم**
 ترجمه مؤخره این حدیث آنست که حضرت عیسیٰ عظیم روایت کرد از حسین از کسیکه او را خبر داده بود که گفت
 مردی نزد حضرت صادق این آیه مبارکه **قل اعلموا** الی اخره که ظاهر ترجمه آن بغارسی اینست بگو ای احدیتر
 دانند

که سابقا ذکر شد
 از حدیث حضرت عیسیٰ عظیم
 در کتاب جامع
 از سلیمان بن حفص
 روایت کرده اند

ابا جعفر

رفع و تحننا

عل کند با حکام الهیه که خداوند می بیند عمل شمارا و هم چنین مؤمنین که عمل شمارا می بیند حضرت صادق
 فرمودند بجای مؤمنان مامون بوده است در این باره مبارکه یعنی کسانی که امین اند نیز ببینند و ما ایم مامونون
 و در کتاب اصول کافی در باب عرض اعمال چند حدیث است که دلالت میکند اعمال ما اما از ابرار و نجار در هر روز و شب
 عرضه میدارند بر حضرت ختمی مآب و امام زمان و فرمودند هرگز از مؤمنان امر ظاهرین اند و در روایت دیگر آمده است
 و عن ابی عبدالله ما ذکر شیون رسول الله فقال له رجل کیف شیون قال اما تعلمون ان اعمالکم تعرض علی ذاری شیون
 معصیه سئمه ذلك فلا شیون رسول الله و ستره **الحکمة الرابع والخمسين** فی الکافی عن سعد بن ابی عبسی عن
 محمد بن یحیی عن عبد العظیم الحسفی عن الحسن بن ابی سلمة قال قال جعفر بن محمد ما یکتب الی الله علی عیون زکریا
 و الحسین بن علی بن ابیطالب اما **الترجمه** از حضرت عبد العظیم بدو واسطه و راوی از حضرت صادق و مرویست
 که فرمود آسمان بر احدی که هرگز مکرم بر عیون زکریا و حسین بن علی بن ابیطالب و در کامل الزیاره و بحار الانوار چند
 حدیث همین مضمون و نیز در بیان روایت شده است لیکن موضع و طور ذکر بر آسمان و زمین مختلف و روایت کرده اند
 در یک حدیث است که چهل روز از آفتاب طلوع میکرد بر شیخ و غروب می نمود بر شیخ در یک حدیث است که آسمان یکسال
 و نه ماه مثل علفه و خون دیده میشود و دیده نمیشد آفتاب این چیز غریب است در یک حدیث دیگر است که
 شب از خون بر آغش بر جامه هار دیده میشود در حدیث دیگر است که هر آنکه از اهل آسمان است **الحکمة**
الخامس والخمسين فی العلل عن الصادق و طباطبایه عن عبد العظیم بن عبد الله الحسفی عن محمد بن عمر بن ابی
 یزید عن حماد بن عثمان عن عمر بن یزید قال قال ابو عبد الله جئت امرأه من اهل البادية الی البقیع و معها
 صبیان حامله واحد اخری عشی فاعطاها النبی فرما فقلقت بینهما فقال رسول الله الحاملات الی البقیع
 لولا کثر لجهنم لدخلن صلبا نهن **الترجمه** از حضرت صادق و فرمودند زنی
 از اهل بادیه خدمت حضرت رسول شرفیاب شد و در و طفل با خود داشت که یکی را برداشته بود و
 دیگری را او می آمد پس حضرت ختمی مآب فرمودنای عطا فرمودند بان زن پسر آن نان را شکافت و بان
 دو طفل داد پسران بزرگوار فرمودند زنیهاست که اطفال با خود دارند و هنوز از ایشان جدا نشده اند
 رحم کنند کاتب اطفال خودشان اگر بسیار بازی کردن ان زنیها بودها تا نماز گذارنگان شان وارد
 هشت میشدند بنده عرض میکنند در فطره اخیر حدیث مراد از لعاب شیغال با اطفال است و باغش
 نماز و طهارت و اگر این فطره از ایشان مرفوع باشد ناچار نماز میکنند و ایشان با این فطره موجب دخول
 جنت است و میتوان گفت این فطره غریب است بزنیهای بادیه نشین که طهارت و نفوی پر مهری
 از گناه ندارند ببارت دیگر زنی که رحم کننده است بر اولاد خود و نماز گذار است هشت خواهد
 رفت و الا فلا **الحکمة السابعة والخمسين** فی العلل عن الصادق و طباطبایه عن عبد العظیم بن عبد الله
 الحسفی عن جریب عن شیخ بن یاسد قال له عمر و عن زید بن جریب عن ابی عبد الله قال اصاب بعیرنا عله و نحن

کتابت از حضرت
 زکریا و حسین بن علی
 بن ابیطالب
 در روزی که
 حضرت صادق
 فرمودند

شرح اجازت حضرت عبدالعظیم

ماه نبی سلیم فقال الغلام لا یعبدا الله باموالی اخره قال لا تلبس فلما سرنا ارضنا امبال قال بام
 انزل فافخره ولان تاكله السباع احب اليه من ان تاكله الاعراب اما الترجيح ابن حديد بعد از حدیث
 سنله یزج مبلوید خدمت حضرت صادق بودم در جای که معروف به ما نبی سلیم بود شتر یانه فابدا
 گرفتار کرد پس عرض کردم اذن میدهید و در آخر کم فرمودند قدری تا مل کن چون چهار میل گذشتم
 فرمود ای یزج پیاده شو و این شتر را خزن من دوست دارم این شتر را درنده ها بخورند و اعراب بخورند
 و معلوم است مراد از اعراب باد نشینند مراد از اینگونه اشخاص مبغضین مخالفین از خانواده رسالت
 میباشد **الشیخ الساجیح** فی العلل الصادق طاب ثراه عن عبدالعظیم بن عبدالله الحسینی عن
 عمر بن عبدالله بن الفضل عن خالد بن محمد بن سلیمان عن محمد بن علی علیهما السلام انه قال ل محمد بن مسلم یا محمد بن
 مسلم لا تترك الناس من نفسك فان الامر يصل اليك و منهم ولا ترفع النهار عنك كذا و كذا فان معاك
 بحضرتك ولا تنصرتن حسنة فعلها فانك تراها حبت تترك واحسن فاني لار شيا فقط اشتطابا ولا
 اسرع در کتب من حسنة محدث لذین فهم اما الترجیح حدیث سنله یزج مبلوید حضرت باقر که اجتناب فرمودند
 ب محمد بن مسلم ای محمد بن مسلم بدان نور امیر در تمام انداز آنچه در ذات نواست هر آنچه بر سر است و خواهد
 رسید جز آنها پس روزی را به بطالت گذران با تو کسی هست احضار کند و بشمرد هر چه را میکنی و کوچک نشما
 حسنة که میکنی پس آن نور امیر در میکند خواهی بدانی چه کرده از حسنة و کوچک نشمار سینه و کتا
 که میکنی که آنرا خواهی دید و نور از آن کردار بدخواهد آمد پس احسان کن بدر سینه که من هیچ چیز را بشمار
 و شد بدتر در طلب یافتند و ندیده ام از حسنة جدیده مرگناه قدیم را بنده در دین این ترجمه زحمت میدهم که
 آنرا حدیث عالی از اشکال و اعضاء نیست صاحب جمع در لغت حدیث این عبارت اخره را این طور نقل
 کرده است اما در شفا الحسن در کماله اسرع طلبا من حسنة محدثه لذین قدیم و نحو آن فرموده است در معنی انفسه
 ان الحسنة المحذرة لذی الذین تطلبه ولا یضیع یعنی حسنة محدثه طلب گناه میکند او را باقی نمیکند از پس معنی
 فقره آنست که حسنة گناهان را تمام میکنند و بجای او قرار میگیرند ب عبارت دیگر طلب گناه برای فناء او است
 و معنی احسان کردن همین است که اجتناب از این حدیث فرموده و معنی دیگر که بنظر میرسد آنست که امام
 فرمودند با کرم و محذرات امور مراد از آن معروف نیست که از کتاب الله و سنه رسول و اجماع منقول نباشد
 حال که چنین شده معنی است پس این حسنة محدثه بدعت است طلب مینماید گناه را یعنی این گناه ناز که کافیم
 که کردی طلب مینماید هر گاه بالنسبه این حسنة محدثه قدیم است این فقره احسان نیست پس از معنی اول
 مدح معلوم است از معنی ثان ذم مفهوم میشود **روح و لیجان الثاني عشر** در شرح مدنی
 شریف حضرت عبدالعظیم و بنا بر مدح عجم بدانکه طینت هر فردی از افراد بنی نوع انسان از خالت است
 بجا که هر و خلقکم من تراب مروج صدق طاب ثراه در علل الشرایع ذکر فرموده است و اینست که ملخص این است

ولا تنصرتن حسنة فعلها فانك تراها حبت تترك واحسن فاني لار شيا فقط اشتطابا ولا اسرع در کتب من حسنة محدث لذین فهم اما الترجیح حدیث سنله یزج مبلوید حضرت باقر که اجتناب فرمودند ب محمد بن مسلم ای محمد بن مسلم بدان نور امیر در تمام انداز آنچه در ذات نواست هر آنچه بر سر است و خواهد رسید جز آنها پس روزی را به بطالت گذران با تو کسی هست احضار کند و بشمرد هر چه را میکنی و کوچک نشما حسنة که میکنی پس آن نور امیر در میکند خواهی بدانی چه کرده از حسنة و کوچک نشمار سینه و کتا که میکنی که آنرا خواهی دید و نور از آن کردار بدخواهد آمد پس احسان کن بدر سینه که من هیچ چیز را بشمار و شد بدتر در طلب یافتند و ندیده ام از حسنة جدیده مرگناه قدیم را بنده در دین این ترجمه زحمت میدهم که آنرا حدیث عالی از اشکال و اعضاء نیست صاحب جمع در لغت حدیث این عبارت اخره را این طور نقل کرده است اما در شفا الحسن در کماله اسرع طلبا من حسنة محدثه لذین قدیم و نحو آن فرموده است در معنی انفسه ان الحسنة المحذرة لذی الذین تطلبه ولا یضیع یعنی حسنة محدثه طلب گناه میکند او را باقی نمیکند از پس معنی فقره آنست که حسنة گناهان را تمام میکنند و بجای او قرار میگیرند ب عبارت دیگر طلب گناه برای فناء او است و معنی احسان کردن همین است که اجتناب از این حدیث فرموده و معنی دیگر که بنظر میرسد آنست که امام فرمودند با کرم و محذرات امور مراد از آن معروف نیست که از کتاب الله و سنه رسول و اجماع منقول نباشد حال که چنین شده معنی است پس این حسنة محدثه بدعت است طلب مینماید گناه را یعنی این گناه ناز که کافیم که کردی طلب مینماید هر گاه بالنسبه این حسنة محدثه قدیم است این فقره احسان نیست پس از معنی اول مدح معلوم است از معنی ثان ذم مفهوم میشود **روح و لیجان الثاني عشر** در شرح مدنی شریف حضرت عبدالعظیم و بنا بر مدح عجم بدانکه طینت هر فردی از افراد بنی نوع انسان از خالت است بجا که هر و خلقکم من تراب مروج صدق طاب ثراه در علل الشرایع ذکر فرموده است و اینست که ملخص این است

از جمله معانی است که در این کتاب مذکور است و اینست که ملخص این است

سُورَةُ الرَّحْمٰنِ

۳۹۱

هر کس طینت و از هر قطعه زین بر داشته شد و فنی که از دنیا رخت نمود در همان زمین مدفون میشود
 و این حدیث شریف در کتب معتبره دیگر هم منقول شده است علی ذلک هر کسی که در فطری از اقطار ارض مدفون
 میشود طینت او را از آن محل قبض نموده اند پس کل وجود حضرت عبدالعظیم و سایر امامان را در آن
 حد و این مدفونند از روی امان و مرافقه طهر ایشان بر داشته اند پس بدان نثره عظیمه مدوح وجود
 باشد بنا بر اخباریکه ذکر شد و ذکر پیشوایان و نشان مغیره مطهره در مجموع معونه سواد اعظمی
 بوده است پس بدان فریبتابه ظرافت و بدن منوقی بمنزله مظهر و فایز و ظاهرین و ابیاء مکررین
 ایشان باید در خور ابدان و احبب الطیفه ایشان باشد و هر مظهری باید جنبیب با ظرف خود داشته باشد
 تا بدان بکشد و بتواند او را در بر گیرد چه روح باشد و چه جسمانی بند عرض میکنم ان نثرینی که حضرت
 رسول از کربلا آورد و بام سلمه داد و مید بخون شدن طینت طیبه حسینه بوده است که صد مرتبه بر آن بزکوا
 موجب انقلابان قبضه نثرین طاهره شد برای جنبیبی که با وی داشته و حضرت ختمی مآب در عهد کبوس
 فرمودند فریکنم برای فرزندم حسین و شهداء دیگر هم از همان طینت شریفه بودند بعبادت اخری
 ان طینت و خاک ملکوت این طینت و نثرین حسینه است پس ما را با آن که شیعیان ما بشیم دو طینت
 ظاهر و باطن اما ظاهر همین خاک عسوس است که در دست و مینویسند و میشود اما طینت باطنها
 که از قاضی طینت نامه حکم علیه سلام الله گرفته شده است و ان اشرف و اللطف است و ان قابل و ظرف
 و مرکب و روح است و ناطق و نوافق بینها بوده باشند مخالف و تضاد و ان طینت باطنی هم خاک است اما
 از این آلاش پاک اکنون مدفن و مزار حضرت عبدالعظیم در این حد و مکان شهر شدن از آنکه طینت
 ملکوتیه اش از آن محل گرفته شد پس در آن محل شرافت سابقه و فضیلت قدیم بوده است و اگر در عرصه و اعیان
 ری نثرین افضل از آن بوده لا بد از آنجا اخذ میکرد پس اصلاً این خاک امینان دارد اگر خبری رسیده باشد
 در منقشدهی العرض است و بجهت مذمت اهل ساکنین او است البتة چنانکه ذکر میشود و مخفی نماند مدفن
 حضرت عبدالعظیم مدنی گفته است که اکنون خراب و ویرانست و آثار ان از برج و حصن فی الحبله خبر میدهد
 و باقیست و ری شیب هبنه الله فرزندم ابوالبشر بنا کرد و هوشنگ پیشدای دعارت و زراعت آن
 سوی بلنج آید و موهب عباسی نیز در تعمیر آن مبالغه کرد زمانیکه لشکر چنگیز خان بقتل عام مامور
 شدند ری را هم خراب کردند در زمان خلفاء امویة کمال با وفای داشته که از مضیبات عمر سعد بوده چنانکه
 شورش گفته است *عثرک ملک الری و الری منی* ام ارجع ما یوماً فیقل حسین و فطره حدیث بولیک
 و الحیران مشهور است و صاحب کتاب جمع البلدان گفته است ری بفتح اول و نشد پستانی شهر نیست مشهور
 از امتهات بلاد و اعلام مدائن عالم و آن شهر عظیم و لطیف و عجیب است که بنای آن باجر حکم ملحق بکاشی
 کرده اند و من در سال ششصد هفتاد و بیست و نهم از آنجا ویران یافتیم چنانکه خرابی از آن سوال کردم شخصی

خاک کربلا
 که در کربلا
 است
 و این
 خاک
 است
 که
 در
 کربلا
 است

سوره رحمان
 و این
 است
 که
 در
 کربلا
 است

کتاب در شرح منحصراً العظمی

دانا گفته در این شهر سلا بفر بوده اند شیعه و حنفی و شافعی اما شیعه آن بیشتر بوده اند و در سواد اعظم
 مسکن و حنفی بیشتر از شافعی و اهالی قزاقی شهری هم شیعی بودند زمانی نیز شیعه بودند طایفه نزاع و بعد
 شد شیعیان از این طایفه نیز معلوم شدند و قتل سپید بعد از زمان حنفی یا شافعی نزاع کرد با وجود اینکه
 شافعیان بودند غالب شدند و این خلیفه ها فراب از شیعه و حنفیه از آن زمان باقی ماند مگر جمله صغیره که طایفه
 شافعی قتل گرفته بودند و بعضی نقل کرده اند بعد از خرابی ای همدان بطهران آمدند و در نواریج است نزدیک
 ری و ده بوده است طهران و مهران ناچار بیلای از سکنه ری در طهران غارت کردند و منزل گرفتند تا آنکه
 بالطاق و عنایات سلاطین صفویه متذلل گردیدند و آنجا پیکر کرده از طهران تازی و فرسنگ بوده است و هوا
 آن بلا خطه فرس جوار بکوه بهشت است از این جهت احدی از وی در کتاب هفت اقلیم گفته است در سال هزار و دویست
 طهران بواسطه انهار جاریه و آبشار کثیره و باغات مشرقه نظیر هشت است و بعد از آنکه کون شمع این شد
 است و قطعه از قطعا جان و معرفت شاه طهانی بن شاه المعین صفوی بارون که دوره آن شش هزار کام و
 مشعل بر چهار دوازده و بعد سو فرانه یکصد و چهارده برج بناه کرد اطلاق آن موقوفت یکت و این
 موزخین و کت ناصیه و اهل نواریج گفته اند شهری در مشرق زمین بعد از بغداد بزرگتر از دی بوده است
 و طول و عرض آن یکصد و پنجاه و پنج است و در زمان عمر الخطاب مهک عتاسی ماینکه بری آمد
 امام خلافت منصور خاندن کرد و مسجد جامع بنا نمود و در سال یکصد و پنجاه و هشت صورت تمام یافت
 و مالیات و خراج و دوازده هزار درم بود چون مامون از خراسان برای آمد و در هزار درم از آن خراج داد
 و در مدح گفته اند لای باب من ابواب الارض و انها منجز الخلق و اصغر کفت الریح و سالد بنا و در کتاب معجم
 که اهل تمام است و جاعل بوده اند تا آنکه احمد بن حسن ماوان بر آنجا غالب شد و اظهار مذهب تشیع کرد و جمیع
 کتابها در رواج مذهب تشیع کردند و اسپهالی احمد در زمان معتمد عباسی شد که معاصر امام حسن
 بو خلاصه اگر نخواهم شرح بهم بنام ری را و آنچه در کتاب معجم است بنویسم از آن خارج می شویم اکنون بدان قطب
 و نندی میگوید و بر روی بود یکی موسوی و دیگری رازی این دو برادران اتفاق کردند در بنای این شهر چون
 تمام و کامل شد اختلاف در اسم و شد فرادادند اسم آن شهر را باشد هر کس منسوب باوست رازی خوانند
 اما این خلکان در موفیاً الاغان در دنیا احوال سلیم بن ابوباری گفته رازی بقیع راه همله و بعد از آنکه
 برای است آن شهر پیشین نوس و جبال پیرنا ملحق کردند با با و رازی نامیدند چنانکه مرد نام رزی میگویند
 و شاید این قول را صحیح و اصولی باشد و از فرات که فاصه نور الله شوشری بیان فرموده است در مدارس عظیمه
 مشغله و مجالس عظمه و مساجد عالیه و خانقاه و بقیع کثیره داشته است که در هر یک علمای و مدرسین و اهل
 الله و فطایح او نادر و ابدال بوده اند یکی از مدارس مدرسه شیخ جبک یکی مدرس بزرگ سیدناج الد
 و یکی مدرس خواججه عبدالجبار که چهارم در فقه در آن اشتغال معلوم داشت و یکی مدرس در وازه آهنگر

کتاب در شرح منحصراً العظمی
 در بیان طایفه شافعیان

در آن وقت

و الله اعلم
 و الله اعلم
 و الله اعلم
 و الله اعلم

روح و نجوا

۳۹۳

که منسوب بسید زاهد است و الفسوح است سلاطین چند و آن از سلطان محمد خدا بنده و سلطان ملک
 و طغرل بزرگ بناهای عالی را ساخته اند و اعظم مشاهد که در روی فاضلی فرموده شد سید عبد العظیم
 حسنی و مشهور سید عبد الله ایضاً و مشهور سید حمزه موسوی است که شرف و نسبت جزالت فضل و کمال
 ایشان ظاهر است و از زبان صاحب فصیح که یکی از عامه است بر ما یاد که شیعه سابقاً در ری بسیار بوده اند و
 و بعد از آن نیست که مذهب شمر نیاید داشتن بلکه مذهب خود باید داشتن بلکه در اغلب قضای آن مذهب نیاید
 بودن که بعد از اعتبار نیست و یکی از اهل حوزة جواب گفته است آنجا که سلمان و باذر و معتاد و عمار و جابر انصاری
 بر امامت کتبتند و در فلان ایشان و انجام که شیعیان بسیار در ری میباشند اعتباری در کتبه ایشان نیست
 و ان الحق لا یفرق بالرجال و اما الرجال یفرقون بالحق و الحمد لله الذی هدانا لهذا الذی کنا علیها ضالین
 الباطل الذمیم و تصدیقه خلاصه حدیث حضرت صادق که فرمودند الری و الثری و السوا و ملعون الله شیطان
 هؤلاء است وقت و زمان یعنی هر وقت چنین نیست و همین طور است بیان علامه مجلسی طاب ثراه در آن اثر
 کلام عجمی در علیه الرحمه نقل فرموده است که در نزدی بر سالت بعضی از سلاطین نسوا امیر بخارا نصر امیر
 میفرستد یکی از اهل قم بود و یکی از اهل ری و آن شخص میبذره بدین خودشان که ناصبی بودند ناصبی بودند و از
 شیعه بودند چون بر نیشابور رسیدند از وی میگویند که حضرت رضا را در قم فریاد کرد و گفت ما
 کار دیگر داریم پس بخارا رفتند و اداء رسالت کردند و مراجعت نمودند و قتی که بطورین رسیدند باز از وی اصرار
 کردی گفت من مرجعه بیردن آمدم از خانه ام حال روانیست و قضی بر دم پس از وی مناعهای خودش را بر فرمودند
 منبلم کرد و بخاری حار شد بر وضه منوره و منوره رضویه علی مشرقها السلام شرفیاب گردید و از کلید درازن خواند
 و کلیدها ان روضه را گرفت شب در جوار حضرت رضا در بالای سر ایشان نماز کرد و ابتداء در فرات فرزان
 نمود گفته است از فرات فرزان شنیدم و هر چه گویدم احد را ندیدم باز مشغول شدم معلوم شد از وسط
 فرط طهر است پس سوره مریم را خواندم چون رسیدم با اینا به بوم عیتر الثغون الی الرحمن و قدا و قسوف
 الهمین الی جهنم و در از قبر مطهر شنیدم که فرمود بوم عیتر الثغون الی الرحمن و قدا و قدا الهمین الی جهنم
 و در انا آخر سوره بلکه چون صبح شد بنوفان آمدم این فرات را سوال کردم گفتند بنیادیم بعد بر نیشابور
 آمدم خوال کردم ندانستد چون بری آمدم علماء گفتند این فرات اهل بیت است است پس احوال اهل
 در سابق و احوال اهل ری از این حکایت معلوم است و صد و فطاب ثراه در اتصال از حضرت صادق
 روایت میکنند که فرمودند اهل ری اعداء و اعداء رسول و اعداء ما هستند و انجناب بی و موصلا
 سبنا و بقدا از بلدان مذمومه شمرده است و مرحوم مجلسی علیه الرحمه در کتاب بخارا و انوار بعد از ذکر
 حدیثی که دلالت بر مذمت اهل اصفهان میکند میفرماید هر بلدی نیست که فصل و سکنه آن مختلف میشود
 پس بخارا که در ذم اصفاها رسیده است و ملاح هم و آیه برای اخلاص ساکنین و منوطین آنهاست و اکنون

بنام علی همام

این کتاب در بیان
 فضیلت اهل بیت
 است و در بیان
 کفر با اهل بیت
 است

شرح من خص عبد العظیم

۳۹۴

از بركات ميان سلاطين صفت و چگونگی صفتها منبع تقوی و ایمانست و بجهت منم دین محمدی و مذهب جعفری
 رواج دارد پس چنانچه همان بیان را بر سکنه طهران و حد دردی میخوانیم و حق همین است که فرموده اند و خبر اینست
 بحمد الله تعالی در زمان حضرت شافعی اعلی حضرتها یون پادشاه اسلام پناه ارکان و فواید دین مبین خاتم النبیین
 در کمال ذنات و استحکام است و علماء و فقهاء و حکماء فضلا و ادباً و اهل تفسیر و حدیث و محصلین هر قسم
 علوم دینی و معارف اخروی و طالبین هر فن و صنایع غریب عجیب لغات و اصطلاحات دول خارجه عربین
 دولت ایلد از فزون و اعصابا مضرب بشیر و زیبا است بلکه توان گفت این زمان و این بلد سپیدان مان و بلدان
 است هیچ وقت کسی یاد ندارد در طهران و اطراف آن انقدر اهل فضل و علم و هنر یافتند و بیخود و قدر نظر
 جمع بوده باشند مانا کثره و جمعیت نوع از علماء و دلیل بر حسن نیت و بکی فطرت پادشاه مجاز است و الناس علی
 ملوکهم قولیست صحیح و حق کافر عا و ابراهیم بملاحظه عطف و خیر و انور یافت ملوکانه که با ایشان بهر قسم
 بدک و احسان میشود و همراهی دارند و آحاد و افراد اهل عمام و طلاب و سادات و اهل احترام و بگری دارند با آنکه
 بسیار شود و بیفکارد کرد پس از آثار خیریه و مجالس و عظمت و محافل غریبه و کتب علمیه جعفریه و تفاسیر قرآنی و احادیث
 و احادیث نبویه که درین زمان رواج و رونق دارد بحمد الله تعالی این دولت را بدین اوقات صمیمی و سوا
 دین و ملت بخوی مؤید و مشید است و بنسب حکم و منظم است که محسوس تمام ملل و دول کردید و همچون دولت کائنات
 دولت و اعظام ملت در عا و ای ایران خودشان را بدین رفاهیت و وفور نعمت و امتیاز ندیده بودند البته هر کس
 از سابقین خبری دارد میدانند پس آیت کریمه و احادیثی که دلالت بر فضیلت عجم و حسن ایمان ایشان میکند حق
 است در این اودا بنویسیم قال الله تعالی ولواتر لنا علی بعض الاعین ما كانوا به مؤمنین كذلك سلکناه فی قلوبنا لجرین یعنی
 اگر پیشتر بنادیم قرآن را بر بعضی عجم ها اعراب ایمان نمی آوردند همچنین عربی فرستادیم ناد را و دریم در دلهای کناه کاران
 لا یؤمنون به حتی یروا العذاب لایم قرآن مجرب ایمان نمی آوردند تا آنکه عذاب در ناله را به بینند و آحاد بندهم بر
 ابر کریم بسیار است که ذکر میشود اکنون بدان عرب بر حسب معنی لغوی ضلع عجم است و آن فصیح کامل بالغ در فصاحت
 است عجم کسی است که فصیح باشد و عجمی لغت است و عجمی منسوب به عجم است و اعجمی کسی است که خود را منسوب
 بر عجم کرده است لکن از اصل عجم است و صاحب عجم الجریب فرمود و الاعجمی لا یفصح انکان عربیا و کل من لا یفصح علی
 الکلام فهو اعجمی و المسجیم و الجوانان الیم بالضم لانهم لا یفصحون علی الکلام و معرفت معجم که بیست و هشت است
 معجمه میدانند از برای آنکه بنفطه و الفلکته و اشکال وی رفع میشود و اعجمی معجم است و فرما میکنند آن غیر فصیح است
 و بعضی از ایشان گفته اند عرب مشق از اعراب است و آن بمعنی پانزده و وضوح و چو بیان از آثار لسان است
 و کمال لسان در بیان فصاحت و بلاغت است از این جهت عرب نامیدند و چون عجم و اعجم خارج از فصاحت است
 و بلاغت این لسان اند موسویان اسم شدند و جوهری در صحاح گفته است العرب جبل من الناس و همین بیان را
 در قاموس نقل مینماید ما بین عرب و اعراب فرق است اعراب سکنان بادیه را گویند و عرب اهل شهرها را و نسبت

شرح من خص عبد العظیم
 در بیان فضیلت عجم
 و اهل آنجا
 و در بیان
 احوال آنجا
 و در بیان
 احوال آنجا

شرح من خص عبد العظیم
 در بیان فضیلت عجم
 و اهل آنجا
 و در بیان
 احوال آنجا
 و در بیان
 احوال آنجا

عرب که میدهند عرب میگویند و با اعراب عربی صاحب کتاب بناتک الذهب میگوید در این اعوام فرس و ترک
 و روم و فنک زانیز عجم میمانند عجم بودن اخصاص بفرس ندارد چنانکه عرب هم اطلاق باهل شهر و بلاد
 میشود و در کتاب بناتک الذهب اینها مسطور است در کتاب عرب محمد بن بغدادی گفته است عرب را جمیع
 اصلا اند عدنان و مخطان در زمان جاهلیت چون ملک از آن مخطان بوی متسوب بودند اسلام وی را
 نقل بعد از آن کرد و عدنان قبیل از اولاد اسمعیل بن ابراهیم علیهما السلام اند و بنو عدنان معروفند و نسبت
 اکرم بعد از منتهی است از اولاد آدم میرسد و این فخره اتفاق است بین دنیا بین از انساب انساب عدنان
 اما از عدنان تا حضرت آدم اختلاف است برای روایتی که حضرت رسول فرمود لا تجاوزوا معدن بن
 عدنان اما مخطان پسر هبیب پسر سلامان پسر نبت از فرزندان اسمعیل است و مخطانی که اعراب بنانند متسوب
 بوی میباشند پس عدنان و مخطانی که دو اصل از عربیاند حضرت اسمعیل منسبند و حضرت رسول
 نسبت به عدنان میرساند و اهل نسب بلغه عرب را بشش طبقه قسمت کرده اند و نام نهاده اند اول شعبه نضج
 شبن است دوم قبیل است سوم عمار و کبیر عین است چهارم بطن پنجم مخذ ششم فصله و هر یک از طبقات
 بجهتی شصت شده است و نزدیک آن از سر است تا قدم بخوبی که اعضا فوقانی بر اثری بر اعضا تحتانی انسانی
 و فریب بعد هر یک ملحوظ است همین طور در این شش قسم ملاحظه میشود و حسن احوال اعراب را از
 حدیث مشهور بدان که امام فرمودند در زمان جاهلیت مجوس یا امهات و بنات خودشان باشند
 میکردند اعراب چنین نبودند مجوس خانه کعبه طیب الشیطانا نامیدند اما اعراب هیچ میکذارند و طواف
 میکنند و احترام میکردند مجوس مرده ها شان را در سردابها میکذارند اما اعراب همان زمان دفن میکردند
 مجوس اعتقادی بکتابهای آسمانی و پیغمبران نداشتند و اعراب معتقد بودند چون فضایل و فواصل و مکاتیب
 اخلاق و صفات خاصه و حسن احوال کافر عرب کالتشرف وسط القهار بوده است اما ساکنین حجاز و عراق
 لهذا در مقام کشف و شرح ان بر بنامدیم اما بمقتضا مقام خود نیست عرض نمایم او کسیکه بلغه عرب تکلم کرد
 بهرب بن مخطان بود مسعود در کتاب مروج الذهب ذکر کرده است بعد از آنکه یادشند و زید پسر صریح نمر
 و قصر عالی آمد و در زمین بابل که از اراضی عراق است و آنرا عرب خود زبانهای ایشان که سر بانی بودند
 کرد پس لغات ایشان بنقل الهی هفتاد و دو زبان شدند پس از این جهنم ان محل را بابل نامیدند پس اولاد
 بنورده زبان تکلم کردند و اولاد حام بشاتر ده زبان و اولاد بافتی هفتاد پس بهرب بن مخطان و جرم
 و عاد و عبدیل و جدیل و ثمود و علال و طم و بار و عبدضم جمیعاً بلغه عربی تکلم نمودند و بهرب بن
 پسر عابر پسر شاخ پسر خشد پسر سام بن نوح است پس سکونت در حوا اعراب هم افوی الناس هم داشتند
 احلاما و اصحابهم اجساما و اعزهم جاروا و احامهم ذمارا و افضلهم جودا و اجدهم نطننا و کفاهم الفخریان محمد
 من فرشتگان و الفریس من العرب لهم ارض الریب پس لازم بود قدی از احوال عجم و اخبار بکه در مدح ایشان

شرح و بحران
توضیح در اعراب
بناتک الذهب

حسن جان بنکر ندما
 اعراب انجان احراز
 داشتند مجوس

شرح کتب حضرت عیسیٰ علیهما السلام

بیان نمایم از آنکه اینقره اگر چه در علم اندا تمام نبویست و بر باند کمال ابره محمد است و الکوین و الثقلین
 و الفریقین من حرب من عجم پس در نسب با عرب مناسبت است اما الکلام در نسبت و ربط و اتصال و اتصاف
 است مضمون از تشریح حال ایشان اینست که بدان کنون عجم را نسبت مضمون اینجه طاعت و مثال او امر
 نبوتیست و اینها همان نسبت ظاهریه کافیهست آنچه سابقا در نسبت سادات نبوی کاتبان ذکر کردیم در
 مورد هم میگوئیم یعنی نسبت طاعت احکام الله و احکام الرسول را اگر فرقه حقه عجم بر گردن گذارده اند نسبت
 عبودیتشان بناد رسول محقق و ثابت است و الا فلا چنانکه در کتاب اختصار مرحوم شیخ مفید علیه الرحمه
 فرموده است که سلمان فارسی و مجنون و واد شد اصحاب از مهاجر و انصاری خواستند و وی را بر کس
 مقدم داشتند پس عمر الخطاب وارد شد و سلمان را محترم یافت گفت من هذا الیهمی المصلد بین العرب یعنی کتب
 این عجمی که بر هر مصلد نوشته است پس حضرت خضی مایه بر منبر ایستاد و فرمود ای مردمان از عهد ادم این زمانه
 بر دیگری تفویض و تفویض نداشتیم و در عجم و عرب و غیره سوگواری بودی الا ان السلطان بجز لا یفرق و کفر لا یفصل
 متاهل البیت و هو سلسله من حکم و یؤید البهتان فی شهبیل العوامضی از بدو ایجاد کتب در اورد تا هم
 و حدیثی کنون در مدح عجم از کتاب کافیه منظور است همانا متعلق همین زمان این صحیح حدیث است علی بن ابی طالب
 از حضرت زینب سوا سوال نمود مردم میگویند پدر شما موسی جعفر و فاطمه زهرا و فرمود سبحان الله رسول خدا از دنیا
 میرود و پدر من موسی جعفر میباشد و الله قد مضی موسی کما مضی رسول الله هم چرا این کشیدند میسوا تا آنکه بنی
 اولاد عجم بنفند که روزی در ترویج دین در تریب از دنیا باشند که متصل بظهور قائم الحجه شود و امید است این
 حقه مستقام بماند و بعد از وی دولت و عفو الهی ظاهر گردد و مسعود در ایشان الوصیه نوشته است خداوند
 دین خود پس از اولاد هر از لغز بهزار نفر فرمود سپید و سبزه نفر اصحاب لوث بودند و سپید و سبزه نفر اصحاب
 بنی و سپید و سبزه نفر اصحاب قائم علیه السلام و بکنفر از اصحاب استیذان و اصحاب قائم تمام از عجم اند
 که بر ابرها سوار میشوند و انجناب نصرت میمانند و هست ایضا مثلث از انصاف قائم عجم اند و ثلثی عرب و حضرت
 نبوی فرمودند بقره انکم الاعاجم علی هذا الدین هو اکابر نبوه علیه بدو یعنی چنانکه در اول اسلام بر سرها
 عجم هازیدند ایمان آوردند زمانی بیا بد که عجم هاب بر شما بر منند که شما ایمان آوردید و اصنع زینبانه گفت حضرت
 امیر فرمود که بای بیتم در مسجد کوفه چادرها چند عجم زده باشند و بر دمان قران تعلیم کنند بهما وضعی کنند
 شده است عرض کردیم که قران همین وضع نیست فرمودند اسمی هفتاد نفر از فریض را محو کردند خلاصه
 اینگونه احادیث در مدح عجم بسیار رسیده است و اگر حدیثی باشد که دلالت کند بر تم عجم مثل این حدیث سخن من
 و شعبنا العرب عدونا الیهم صحیح است از آنکه در اول اسلام تمام مردم از چین بودند چنانکه اعراب هم
 کافر کافر و مشرک و عبده اصنام چون جناب حمی صاب مبعوث شد در میان ایشان نمود یافتن از این جنبه
 ابتدا و امامت بجای و اظهار شریعت ایشان کردند بعد از بدیج مضمون از من و هو و فرمود حضرت

منجاری کتب و کتب
 مراجع و کتب

و شصت و

اعاجم

سوره و بحارنا

اعلم که صفت اسلام شنیدند بداند آن داخل شدند بل شهادتین گفتند تمام عجم و اسلام آوردند اما موافق
 نبودند پس بواسطه غلبه ملوک بنی امیه و سلاطین بنی عباسی از وضع سنت و جماعه خوش داشتند و انکار
 علی بن ملوکم داشتند و تار خود نمودند تا آنکه سلاطین صفویه رضوان الله علیهم جمعین غالب شدند و
 اعدای بنی و مغلوب شوند و از آن هم تا زمان عمر الخطاب مفتوح نشدند و اهلان بر کفر سابق و مذهب
 مجوس باقی چون زمان عثمان شد ایشان را دعوت عذیبا بویکر و عمر و خود نمود زمان خلافت حضرت امیر
 چون امتدادی نداشتند فوای شیع و نکرش و چندان مردم هم اطلاع از فضایل و فضیلت علوی
 به نرسیدند مگر آنکه شهادت جناب خاسر العباد عمل شیع و غضب مقام ایشان از ظاهر و ذایع کرم فی الجمله
 این موقوف و بجو باقی منتشر کردید که این طایفه خبیثه لیاقت این درجه مرتبه را که خلافت نداشتند و امتداد
 زمان خلافت بنی عباس هم ایشان را بخندان و خسران گذارد بجد الله دولت حق الهی در این زمان که مذهب
 جعفری مراد و مضمون از شیع و ایمانست بعکس و قات سابقه مجوسی واج دارد که احدی نتواند وصف کند
 مفاد بیان امیر مؤمنان و امامان دیگر از این اوان پیدا و مویداست حضرت شامی فرمود پنج نفر در اسلام
 در زینت از عربین و از فارس سلمان و از حبشه بلال و از روم صهیب از بنط جناب نارت پس چنانکه
 حضرت شامی در سبقت اول اسلام از هر یک مینماید عجم هم باید از قبیل اسلام سلمان فارسی نیز مفاخره کنند
 و جناب کاتب آیت این فخر را فضیله دانست و بیان کرد در عجم باید بگویی چشم حاسدین سلمان فارسی طریقی
 و لغز و قلع و دم ایشان را بخوبی که مشروع و مطلوبست مضایفه و درین ندارند و بر این حدیث بنکرند در کتاب
 اختصار و پیشه که از حضرت شامی سؤال کردند چه میفرمایند در حق سلمان فارسی فرمودند چه بگویم در حق کسی که
 طینت روحش با ما اهل بیت علوم اولیه و آخرین است و علایق مخصوص ما است و حاضر بودم حدیثی را
 که اعراب آوردند و سلمان را گرفت و از مکانش دور کرد پس آنجناب بغض آمد بنحویکه صورت مبارکش
 شد و رنگ پیشانی آنجناب پر کرد بدین خون فرمود ای اعراب و در میکنی کسی را که خدا و رسول او است و در
 او است ایاد و در میکنی که هر وقت حیرت نازل میشود از جانب خدا امر میکند و اسلام برسانم ای اعراب هر کس
 سلمان را جدا کند مرا جدا کرده است هر کس او را از دست کرده است که هر کس او را دور کند مرا دور کرده است
 و هر کس او را نزدیک شود با من نزدیک شده است ای اعرابی با سلمان مخالفت میکنی که خداوند مرا کرده است
 علم صابا و بلا با فصل الخطاب تعلیم کنم گفت کان نداشتیم آنچه فرمودی در حق سلمان مجوسی پیش نیست
 از جانب خدا بگویم مجوس نبود از جانب خدا ما مو بوده اظهار شرک مینمود ای اعرابی شنید که خداوند
 فرمود است فلا وربک عنی بحکمک فیما شجر بینهم فی الحیره و از این حدیث ظاهر است مراد از اعراب کپش
 پس بواسطه سلمان از کافرهای عجم عنایت در سینه رفت و بعد از منع و تکرار مقام از تب ایشان بر
 اعدای اهل فارس را که مخصوصا اظهار عنایت نمود بعضی از اعمال عمر را خوبست بنویسیم اول آنکه عجم را از

هم است
 بنی قریظ
 بنی نضیل
 بنی عدنان
 بنی عقیل
 بنی عامر
 بنی صعصعه
 بنی عکرمه
 بنی لوی
 بنی اسد
 بنی خزیمه
 بنی بکر
 بنی تملیح
 بنی سلیمه
 بنی دغسل
 بنی قریظ
 بنی نضیل
 بنی عدنان
 بنی عقیل
 بنی عامر
 بنی صعصعه
 بنی عکرمه
 بنی لوی
 بنی اسد
 بنی خزیمه
 بنی بکر
 بنی تملیح
 بنی سلیمه
 بنی دغسل

در وفات و حیات حضرت عبدالعظیم

بیت المال منع نمود و گفت باید تجارت نمایند و آنکه در بچم نصف به عرب باشد تو م فقر داشته در
بعضی از اعاجم دیده غلامان و کنیزان داشته باشند چهارم فرار از ادر و هیچ بلدی امامت نکند تا عمر ما بمو
واقع نشود پنجم عجم در صف اول نه ایستند از صفوف جماعت که موجب بطلان نماز سائر نمازها و موید میشود
ششم عجم از عرب بجز نکر و هفتم عجم از عرب باشند اما عجم را در ثبیر دهم در تغیری از شعور اسلام
عجم حاکم نباشد هفتم کفانه را او مقرر داشت شافعی میگوید عجمی که فوعه بتی نیست و لیکن در نزد امامت
شرط نیست نسبت کفانه یعنی اگر عجمی که علویه را نکاح کند جایز است و علامه اعلی الله مقامه
در تذکره فرموده است بسیار از حقیقت در کفانه هفت چیز را شرط دانسته اند یکی آنها نسبت است و هم
چنین شافعی صریحاً گفته است و شاید چندی دیگر در عداوت عمر بن الخطاب که هر اشن از قتل خود بوده بدست
مردی از عجم چنانکه در خواب پدر فرسی و مورب بر کف عمارت در برای او بقیع کردند که مردی از عجم او را
میکشد و از این جهت مانع میشود که غلامان را در مدینه راه ندهد و ششم و دیشام وی بر فرس و عجم
در سبب یافتن وجود در کتب و تواریخ است ^{و واضح} آنها را برای عجمست و خلافت هب بوه و اکرام و احترام
امیر مؤمنان با ایشان از حدیث اکرم و اگریم کل قوم ظالم است و داعی عرض میکند آنچه را که عمر بن الخطاب
بر عجم وارد آورد و تا سپس که اگر برای عداوت سلمان بود سلمان از ایشان نبود و اگر بملاحظه قطع
نسب ایشان بود ما ستی خوابی که دیده بود امکان نداشت که نما ما کشته شوند و اگر برای آن بود که
مشرب بود شرح شریف از برای مشرکین و اهل ذمه فرار داده است باید با ایشان بهمان فرار داد مشرب
عمل نمود و غیر آن ممنوع است **روح ریحان الثالث عشر** در وفات و شهادت حضرت عبدالعظیم
قال الله تعالی من خرج من بنی مهاجر الا الله و رسول ثم پدید که الموت ^{تفصیل} و وقع اجره على الله و عز العیة موت
الغریبه شهادته و حدیث النبوی طوی الغراء و فی الفقیهة الحج باب الموت فی الغریبه عن ابی عبد الله ع ما
من الموت فی الارض غریبه تغیب عنه فیها بوا که الا بکنه بفاع الارض الی کان بعد الله عز وجل علیها و
بکنه ابوابه بکنه ابواب السماء الی کان تصعد فیها عله و بکاء الملکان به و قال ان الغریبه اذا حضره الموت
التفت بمنه و یشیه و لم یرا حدایر فراسه فقول الله عز وجل جل جلاله الی من ینفس الی من ینفس الی من ینفس الی من ینفس و عز وجل
لئن اطلقک عن عندک لا صبرک فی طاعتی و ان فیضک لا صبرک الی کرامتی بدان یکی از بندگان خاص
خداوند سبحان که هجرت بسوی خدا و رسول فرمود و در راه مهاجرت وفات یافت و خداوند بیدر هجرت و
رحلت وی اجر عظیم مرحمت نمود حضرت عبدالعظیم است پسران بزرگوار ناسی و اخذاء با بنی ساسانی
و امروین علیهم السلام نمود چنانکه در باب هجرت گذشت در کتاب عمده الطالب فی ذنب الی اوطالیج
در کتاب منجیح المقال فی تحقیق احوال الرجال که از مصنفات عالم فاضل محقق مخیر مولانا میرزا محمد شریف
است در کتاب مستطاب نقدا الرجال که با ایفات سید جید فاضل میر مصطفی قلی مراد است و کتب

من وفات و حیات
حضرت عبدالعظیم